

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

حشمت محسنی

حشمت محسنی

نام کتاب: ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

نویسنده: حشمت محسنی

تاریخ: اسفند ماه 1392

ناشر: نویسنده

- 5 ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری
- 23 پیشروی جنبش کارگری در گروهی چیست؟
- 39 آیا جنبش کارگری می‌تواند از این گردنه عبور کند؟
- 63 جبهه واحد کارگری حلقه مقدم سازمانیابی کارگران
- 85 جنبش کارگری و چشم‌انداز سازمان‌یابی آن
- 99 ضرورت گفتگو و پیوند بین فعالان چپ و فعالان کارگری
- 105 جنبش کارگری و ضرورت تجدید آرایش آن!

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

جنبش اعتراضی مردم کشور ما وارد دوره ویژه‌ای از حیات خود شده که لازم است خصلت و ویژگی‌های آن را روشن کنیم تا با اتکا با آن، مسیر حرکت و راهپیمایی‌مان را در جهت درستی تعیین کنیم. واقعیت این است که جنبش اعتراضی مردم علاوه بر حرکات مستقل، تا حدودی تا مقطع انتخابات مجلس ششم شورای اسلامی با استفاده از تضاد درون بالایی‌ها، با استفاده از اهرم‌های قانونی در مسیر حرکت خود پیشروی می‌کرد. تقریباً درست از مقطع انتخابات مجلس ششم شورای اسلامی به بعد، پیشروی مردم از طریق دامن زدن به شکاف درون حاکمیت و استفاده از ابزارهای قانونی با مشکلات عدیده‌ای مواجه

گشته است. وجود این مشکلات صرفاً به خاطر روی آوردی جناح تمامیت‌خواه به سیاست سرکوب با هدف درهم شکستن مقاومت مردم نیست، بل که وحشت اصلاح‌طلبان از مردم نیز بنیست استفاده از اهرم‌های قانونی را نشان می‌دهد. خصلت توازن قوا در شرایط کنونی اما این است که مردم دیگر نمی‌توانند عمدتاً از طریق اهرم‌های قانونی پیشروی کنند، اما هنوز توان آن را هم ندارند که اساساً از طریق اهرم‌های فراقانونی به پیش روند. در این شرایط که خصلت آن را می‌توان تعادل استراتژیک نام‌گذاری کرد، حریفان در حال نبرد در یک وضعیت آچمز شده و یا به قول گرامشی "توازن قوای فلج" قرار دارند. در این دوره ارزش‌های اخلاقی - فرهنگی حاکمیت زیر سؤال رفته، اما ارزش‌های بدیل در میان مردم شکل نگرفته است. این وضعیت در درازمدت نمی‌تواند حالت پایدار داشته باشد.

در این وضعیت انتقالی، توازن قوا ضرورتاً باید به نفع یکی از نیروهای درگیر در صحنه یعنی مردم یا حاکمیت جمهوری اسلامی تغییر یابد. آنچه در موقعیت سیاسی کنونی کشور ما مشاهده می‌شود همانا خصلت انتقالی، آچمزشدگی و تعادل فلج بین نیروهای درگیر در صحنه نبرد است. این موقعیت عمومی با خودویژگی‌های معینی عیناً برای جنبش کارگری کشور ما نیز صادق است. جنبش کارگری در شرایط کنونی مبارزات خود را از چارچوب اهرم‌های قانونی فراتر برده و درگیری و اعتراضات خود را از محدوده کارخانه‌ها و واحدهای

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

تولیدی نیز خارج ساخته است، اما هنوز نتوانسته است نبردی سراسری و در مقیاس ملی را در کل کشور علیه جمهوری اسلامی سازمان دهد. اکنون مبارزه موردی، در سطح واحدهای منفرد و به صورت پراکنده دارد بن بست کامل خود را به خوبی نشان می‌دهد، اما درعین حال مفری نیز در مبارزه کل کارگران دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر مبارزه در سطح واحدهای تولیدی منفرد به مرحله اشباع رسیده است، و جز هرز بردن نیروی کارگران، و تداوم ناتوانی در عقب راندن جمهوری اسلامی نتیجه‌ای دربر ندارد. در شرایط جدید، کارگران بیش از رادیکال شدن حرکات‌شان، به تجمع، به تشکیلات، و به اتحاد در مقیاس سراسری نیاز دارند. بزرگ‌ترین ضعف مبارزات کارگری در ایران نه سطح نازل اشکال اعتراضی، بل که در پراکندگی و در تفرقه حرکات آن‌ها نهفته است. این آن ضعف اساسی است که جنبش کارگری باید بدان فایق آید.

با مطالعه دقیق موقعیت عینی جنبش کارگری در شرایط کنونی می‌توان گفت اولین و مهم‌ترین مشخصه آن در حال حاضر، این است که در یک حالت تدافعی می‌جنگد و حتی فراتر از آن می‌توان گفت این جنبش دارد یک جنگ عقبه‌دار را پیش می‌برد. معنای این توصیف این است که جنبش کارگری در شرایطی می‌جنگد که شکست در آن مساوی است با به زانو در آمدن در مقابل دشمن و تسلیم بی قید و شرط به خواسته‌ها و شرایط آن. واقعیت این است که در شرایط کنونی کارگران عمدتاً برای افزایش دستمزد یا بهبود شرایط کار

مبارزه نمی‌کنند، بل که عمدتاً برای پرداخت حقوق معوقه و یا جلوگیری از اخراج‌ها... مبارزه می‌کنند. بنابراین خصلت اساسی مبارزه کارگران در این است که آن‌ها نه برای بهبود شرایط و موقعیت خود، بلکه برای جلوگیری از تخریب بیش‌تر شرایط زندگی خود دارند دست و پنجه نرم می‌کنند.

دومین مشخصه کلیدی وضعیت کنونی این است که مبارزات کارگران در شرایطی صورت می‌گیرد که اکثریت بزرگ مردم ایران در حالت یک برانگیختگی عمومی علیه جمهوری اسلامی و مخصوصاً دستگاه ولایت فقیه به سر می‌برند. شکست سیاست‌های جمهوری اسلامی در سال‌های گذشته و برانگیختگی عمومی مردم باعث شده است که شکاف بزرگی در درون رژیم پدید آید و در بسیاری از حوزه‌ها مانع اتخاذ موضعی یک‌پارچه در مقابل مردم گردد. نشانه و نتیجه این وضعیت این است که در شرایط کنونی یک رشته مبارزات و افشاگری‌ها و اقداماتی در کشورمان به صورت علنی صورت می‌گیرد که قبل از دوم خرداد سابقه نداشته و حتی غیرقابل تصور به نظر می‌رسید. سومین مشخصه کلیدی وضع کنونی این است که جنبش کارگری دارد اهرم‌های بازدارنده در مقابل پیشروی دشمن را یکی پس از دیگری وارد صحنه نبرد می‌کند. نگاهی به کل صحنه مبارزه جنبش کارگری با جمهوری اسلامی نشان می‌دهد، مبارزه فراقانونی نسبت به مبارزه قانونی در حال گسترش است. اعتصاب و راه‌پیمائی، اشکال دیگر مبارزه اعتراضی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

بالاخره مبارزهٔ فراکارخانه‌ای نسبت به مبارزه در سطح واحد تولیدی به نحو چشم‌گیری افزایش می‌یابد. این مختصات مبارزهٔ جنبش کارگری نشان می‌دهد که اقدامات کارگری در محل کار ناکارآمد شده و به ناچار برای تحت فشار قرار دادن دولت و کارفرمایان، جنبش کارگری به حرکات شبه سیاسی و بیرون از کارخانه روی آورده است. به علاوه، خود همین حرکات نشان می‌دهند که جنبش کارگری می‌تواند از چنین اشکالی فعالانه استفاده کند، بی آنکه ضرورتاً با سرکوب‌های خشن روبرو شود. در حالی که پیش از این هر راه‌پیمائی، تظاهرات و تجمع بلافاصله انگ "سیاسی" و "ضدامنیتی" می‌خورد و سرکوب می‌شد. در واقع این شکل، برآیندی است از حالت تدافعی جنبش مطالباتی و حالت برانگیختگی جنبش وسیع‌تر ضداستبدادی.

در چنین شرایطی مهم‌ترین مسایلی که جنبش کارگری باید به آن‌ها پاسخ گوید عبارت‌اند از:

1- چه اقداماتی می‌توان انجام داد که جنبش کارگری در شرایط تدافعی تضعیف نشود و تسلیم حریف نگردد؟

2- چگونه می‌توان از مرحله تدافع به شرایطی عبور کند که به مطالبات خود دست یابد و حریف را به عقب‌نشینی وادارد؟

قبل از ارائه پاسخ به این سئوالات باید ابتدا درک‌مان را از دلایل تدافعی بودن جنبش کارگری روشن نمائیم. یکی از علت‌های مهم دفاعی بودن مبارزه

جنبش کارگری این است که آرایش نبرد کارگران با میزان نیرویی که دشمنان این طبقه وارد صحنه کرده‌اند انطباق ندارد. در شرایطی که اردوی مخالف جنبش کارگری به هست و نیست کارگران حمله کرده و بخش اعظم کارگران ایران از دایره شمول قانون کار فعلی محروم شده‌اند؛ بخش قابل توجهی از کارگران از قراردادکار روشنی برخوردار نیستند و به شیوه موقت، روزمزدی و کنتراتی استخدام می‌شوند؛ بیش از صدها کارخانه در کشور در حالت تعطیل قرار داشته و یا خطر توقف تولید آن‌ها را تهدید می‌کند؛ در شرایطی که بخش دیگری از واحدهای تولیدی از 3 تا 20 ماه حقوق کارگران را پرداخت نکرده‌اند، و سازمان تامین اجتماعی روز به روز مقررات ضد کارگری تازه وضع کرده و از تامین نیازهای اولیه کارگران طفره می‌رود؛ جنبش کارگری صف‌آرایی خود را متناسب با صف‌آرایی حریف خود متحول نکرده است. به عبارت دیگر، به رغم تغییراتی که در شیوه‌ها و اشکال مقاومت کارگران نسبت به دوره قبل صورت پذیرفته است، اما در صف‌آرایی جنبش کارگری می‌توان گفت هیچ تغییری ایجاد نشده و یا تغییر اندکی صورت گرفته است. تبیین چرایی موقعیت تدافعی جنبش کارگری از آن‌رو اهمیت دارد که بدون آن نمی‌توان تصور روشنی داشت از تدابیر و اقداماتی که جنبش کارگری برای برون رفت از وضعیت کنونی باید در دستور قرار دهد. از این رو، من بی آن که نقش سایر عوامل را نادیده بگیرم یا از اهمیت آن‌ها بکاهم، می‌خواهم توجه را بر روی این مطلب جلب کنم که

در همین ساختار موجود و در همین فضای سیاسی حاکم، جنبش کارگری می‌تواند و می‌باید با تغییراتی در صف‌آرایی خود، شرایط موجود را متحول سازد و به خاکریز آخر رانده نشود؛ یا به عبارتی دیگر، با به میدان آوردن نیرو و مقاومت فعال در برابر تهاجم حریف تغییراتی در وضع موجود ایجاد کند. به نظرم هر روی‌کردی به جز این، نهایتاً معنایی جز چشم فرو بستن بر راه‌های خروج از بن بست کنونی ندارد.

قبل از برشماری وظایفی را که اردوی کار و زحمت باید در دستور کار خود قرار دهد، لازم است که چنددگم و باور غلط را که در حد خود مانع سازمان‌یابی کارگران می‌گردد مورد نقد قرار دهیم.

1- ناممکن بودن سازمان‌یابی کارگران در شرایط بحران اقتصادی

روایتی در ناخودآگاه بخش قابل توجهی از نیروها وجود دارد مطابق آن، در شرایط بحران اقتصادی که با وضعیت تدافعی کارگران متناظر است، سازمان‌یابی کارگران ناممکن است، عضویت در اتحادیه‌ها رو به کاهش می‌گذارد و سطح درخواست‌ها به شدت تنزل می‌کند و شرایط کار، مزایا و حقوق کارگران مورد تعرض سرمایه یا دولت حامی آن قرار می‌گیرد. این استدلال نادرست است و تجربه‌ی جنبش کارگری به روشنی ابطال آن را نشان داد. تردیدی نیست که در شرایط بحران اقتصادی اشکالی از سازمان‌یابی مخصوصاً در محل کار تحت

فشار قرار گرفته و پاره‌ای از وجوه آرایش جنبش کارگری درهم می‌ریزد. اشباع شدن محل‌های کار از حرکت‌های اعتراضی و ناکارآیی حتی حربه‌ی اعتصاب در واحدهای تولیدی نشان دهنده این واقعیت است. اما همین شرایط می‌تواند راه خروج و عرصه‌های جدیدی پیش روی جنبش کارگری بگشاید. نگاهی به اقدامات و اعتراضات کارگری در کشور ما نشان می‌دهد با بن‌بست حرکات کارخانه‌ای حرکات فراکارخانه‌ای گسترش پیدا کرده و اشکال جدیدی از مبارزه نظیر تجمع در جلوی اماکن دولتی، تظاهرات، راه‌پیمایی و راه‌بندان بیرون از کارخانه متولد شده است. پس ناکارآیی اشکالی از سازمان‌یابی یا مبارزه در شرایط تدافعی لزوماً و ضرورتاً به این معنا نیست که همه اشکال سازمان‌یابی و یا مبارزه به خودی خود دچار سکنه می‌شوند. در این روایت صرفاً شرایط نامساعد و اثرات آن بر جنبش کارگری مورد ملاحظه قرار می‌گیرد ولی واکنش و راه‌های برون رفت از وضعیت توسط جنبش کارگری نادیده گرفته می‌شود و بدتر از آن با برجسته کردن بخش اول واقعیت، به گونه‌ای تسلیم و تمکین به وضعیت موجود را نمایندگی می‌کند.

2- اتحادیه‌ها تنها در دوران رونق اقتصادی شکل می‌گیرند

دیدگاه معین دیگری از سازمان‌یابی کارگران وجود دارد که آشکارا بر این باور است که اتحادیه‌ها تنها در دوره‌های افزایش تقاضا برای نیروی کار و بالا بودن

قدرت چانه‌زنی کارگران، و خلاصه در شرایط رونق اقتصادی پا می‌گیرند. تردیدی نیست که برخی شرایط امکان سازمان‌یابی کارگران را مساعد و برخی دیگر شکل‌گیری آن را نامساعد می‌سازند. اما رابطه سازمان‌یابی کارگران با رونق اقتصادی یک رابطه یک‌طرفه، مستقیم و علت و معلولی نیست. این که رونق اقتصادی علت سازمان‌یابی کارگران، و تشکلیابی معلول آن است تصوری نادرست و غلط است که از چند تجربه مشخص به تعمیم‌های نادرست می‌رسد. مثلا در سال‌های 1910 به بعد، روسیه شاهد یک دوران رونق اقتصادی بود که با خود شکوفایی اعتراض‌ها و اعتصابات کارگری را به همراه داشت. حتی می‌دانیم در سال 1913 با یک موقعیت انقلابی در روسیه روبه‌رو بودیم که با شروع جنگ جهانی اول موقتا فروکش کرد. در آمریکا اما در دهه آخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم در غرب کشور با ظهور و گسترش سرمایه‌داری با رونق اقتصادی در بخشی از کشور توأم بوده است خود مانع سازمان‌یابی سراسری کارگران بوده است. پس تعمیم این تز که رونق اقتصادی لزوما و ضرورتا به سازمان‌یابی کارگران منجر می‌گردد نادرست است. گاهی اوقات همین عامل می‌تواند روحیه همبستگی در میان کارگران را تضعیف کند و مانع سازمان‌یابی و تشکلی کارگران گردد. در همین رابطه می‌توانیم به سالهای قبل از انقلاب در کشور خودمان مراجعه کنیم که بر اثر رونق اقتصادی در نتیجه افزایش قیمت نفت، روحیه همبستگی نه تنها در میان کارگران گسترش نیافت بل که همین

عامل سبب شد موقعیت بخشی از کارگران نسبت به وضعیت قبلی‌شان بهبود یابد و اثرات منفی در سازمانیابی کارگران بر جای گذارد. کارگرانی که از روستا کنده شده و در شهر به شغل و درآمد ثابتی دست یافته بودند به قول آصف بیات در "بی‌قواره کردن طبقه" نقش معینی ایفا کرده‌اند.

3- اتحادیه‌ها در شرایط دموکراتیک پا می‌گیرند

نگرش دیگری که تا حدودی به باور متعارف تبدیل شده این است که تشکل کارگری برای آن‌که وجود داشته باشد و برای این‌که بتواند به حیاتش ادامه دهد، محتاج آزادی تشکل است.

این دیدگاه وجود تشکل کارگری را نه از مبارزه کارگران و تحمیل آن به نظام سیاسی حاکم، بل که از فرم دموکراتیک حکومت‌ها و پذیرش حق تشکل کارگران توسط رژیم‌ها استنتاج می‌کند. از منظر این روایت، وجود تشکل کارگری در رژیم‌های استبدادی ناممکن است و موجودیت آن را تنها در رژیم‌های که "حق تشکل و آزادی تشکل"¹ را پذیرفته‌اند ممکن می‌دانند. در این دیدگاه، آن مساله اصلی که مفقود می‌ماند همانا مسیر دستیابی به "حق تشکل و آزادی تشکل" است. به عبارت دیگر، پیش‌شرط وجود حق تشکل و

¹ - بارو شماره 10 و 11 مصاحبه با ایرج آذرین.

آزادی تشکل در این روایت غایب است. حق تشکل و آزادی تشکل، نقطه عزیمت این نگرش است و نه محصول مبارزه کارگران. بی‌توجهی به لحظه لحظه‌ی مبارزه و پی‌ریزی سنگر به سنگر مبارزات کارگری برای دستیابی به حق تشکل کم‌ترین انتقادی است که می‌توان به این دیدگاه وارد دانست. بی‌دلیل نیست که مدافعان این روایت وارونه هیچ استراتژی و طرحی برای برپایی تشکل کارگری و چگونگی شکل‌گیری آن در شرایط مشخص کشور ما ارائه نمی‌کنند. آن‌ها منتظرند تا آن لحظه سعد فرا رسد و تشکل کارگری بعد از پذیرش حق تشکل به وجود آید.

4- اتحادیه‌ها در شرایط سرکوب و استبداد شکل نمی‌گیرند

نگرش دیگری وجود دارد که بر پایه‌ی آن، تحت حاکمیت استبداد و اختناق، سرکوب و دست‌گیری رهبران و فعالان عملی جنبش کارگری، امکان شکل‌گیری تشکل کارگری نظیر اتحادیه از میان می‌رود. مطابق این دیدگاه، بدون پذیرش حقوق دموکراتیک از جمله حق تشکل، سازمان‌یابی کارگران ناممکن است. این روایت بر بنیاد نادرستی استوار است. این روایت بین شرایط نامساعد با شرایط ناممکن فرقی قایل نمی‌شود و از دشوار بودن شرایط برای سازمان‌یابی کارگران به محال بودن سازمان‌یابی کارگران می‌رسد. من در نوشته‌های متعددی صحت این تز را به چالش گرفته‌ام و از تکرار آن در این‌جا اجتناب می‌کنم و تنها مایلیم تاکید کنم که نه از نقطه نظر تئوریک و نه از نقطه نظر

تجربی نمی‌توان از این تر دفاع کرد. در این زمینه، توجه به تجربه‌هایی مانند کوساتو در افریقای جنوبی، سولیدارینوش در لهستان، و کمیسیون‌های کارگری اسپانیا در دوره فرانکو بسیار آموزنده اند.

چه باید کرد؟

هر ساختاری از عناصر و مهم‌تر از آن از رابطه ویژه‌ای در میان این عناصر تشکیل شده است. یک ساختار، یک پدیده ثابت و پایدار نیست بل که با تغییر در روابط بین عناصر یک ساختار، زمینه‌های تغییر آن فراهم می‌شود و دقیقاً با یارگیری و تغییر در صف‌آرایی است که می‌توان تغییراتی را در ساختار موجود فراهم آورد. هر جامعه از ساختار، عاملان و کنش بین عاملان تشکیل شده است. بین ساختار، عاملان و کنش رابطه معینی وجود دارد؛ هر کنشی نمی‌تواند موجب تغییر ساختار گردد. به عبارت دیگر، در این بحث ما رادیکال‌ترین اقدام و کنش بخشی از کارگران نمی‌تواند به تنهایی رابطه بین عاملان و یا ساختار موجود را تغییر دهد. اقدام و یا کنش بخشی از کارگران زمانی می‌تواند زمینه تغییرات در ساختار موجود را فراهم آورد که به طور اساسی با تغییر در روابط بین عاملان و اجزای ساختار توأم باشد. عین همین مسائل در رابطه بین عاملان ساختار نیز صادق است؛ هر تجدید آرایشی در عاملان یک ساختار به خودی خود موجب بر هم خوردن ساختار نمی‌گردد بل که تنها تحت شرایط معینی است که تغییر در روابط بین عاملان و اجزا یک ساختار به برهم خوردن تعادل

ساختار منجر می‌گردد. گفتنی است که گاه تحت شرایط معینی ممکن است به کارگیری رادیکال‌ترین شیوه مبارزه توسط این یا آن بخش از کارگران به نتایج قابل توجهی نیانجامد حتی بر عکس به فرسوده شدن کارگران و به تضعیف قوای آن‌ها منجر گردد. برای برون رفت از شرایط تدافعی، کارگران لزوماً به رادیکال کردن هر چه بیشتر اشکال مبارزه، اقدام و کنش اجتماعی نیاز ندارند بل که به یاریگیری، ائتلاف، همکاری و اتحاد بخش‌های مختلف اردوی خود احتیاج دارند. به علاوه، این اتحاد باید بتواند اردوی رقیب و حریف را پراکنده و منزوی سازد؛ در غیر این صورت تحولی در ساختار موجود ایجاد نخواهد شد و جنگ و نبرد کارگران و زحمت‌کشان در مقابل حریفان خود خصلت فرسایشی پیدا خواهد کرد. شرایط فلاکت‌بار جنبش کارگری امری مقدر نیست. هیچ حکم و آیه از قبل تعیین‌شده‌ای وجود ندارد که بر طبق آن کارگران همیشه باید در وضعیت دفاعی قرار گیرند. لحظات مختلف سیاسی نظیر تدافع، تعادل، و تعرض محصول توازن قوای بین حریفان در حال نبرد است؛ و صد البته این لحظه‌های سیاسی ناپایدار و گذرا هستند و هیچ گاه به امری دائمی و ثابت تبدیل نمی‌شوند. اگر حقیقت این است، که هست، این توازن قوای موجود محصول آرایش معینی از صف‌بندی‌های طبقاتی است. مختصات هر آرایش طبقاتی نشانگر ائتلاف‌ها و یاریگیری‌های معینی است. با ایجاد تغییر در ائتلاف‌ها و اتحادها می‌توان آرایش طبقاتی و توازن قوای موجود را دست‌خوش تغییر کرد.

روشن است که تغییر در توازن قوا با تغییر توازن قوا دو مقوله متفاوت هستند، و دومی بر بستر اولی متحقق می‌شود. در لحظه کنونی ما از یک‌سو با پراکندگی و عدم تشکل در اردوی کار و زحمت، و انسجام نسبی اردوی حریف و برخورداری آن از پشتوانه قدرت دولتی از سوی دیگر روبه‌رو هستیم. وانگهی، با انتقال سرمایه‌ها از بخش‌های تولیدی به بخش‌های سوداگرانه و تجارت- که به معنای تغییر مکان درگیری و قلمروی نبرد کارگران است- بخش‌هایی از جنبش کارگری از اهرم فشار اقتصادی تا حدود زیادی محروم شده است و قدرت چانه‌زنی بخش قابل توجهی از کارگران که در نقطه تولید متمرکزاند تضعیف شده است. در چنین شرایطی جنبش کارگری باید حوزه درگیری و مکان بازی را عوض کند و از امکانات جدیدی برای تحت فشار قرار دادن حریف سود جوید. نگاهی به اعتراض‌ها و اعتصابات کارگران نشان می‌دهد که نتیجه این اقدامات نه تنها موجب عقب‌نشینی حریف نشده بل که نیروی کارگران را فرسوده و در مواردی آنان را ناامید کرده است. تهدید به خودسوزی یک نمونه از اقدامات کارگران است. این امر در عین حال که عصیان کارگران را نشان می‌دهد در همان حال استیصال‌شان را نیز منعکس می‌کند.

اگر اعتصاب کارگری در شاخه‌های معینی ناکارآ شده است، آیا این به معنای ناکارا شدن این شکل از مبارزه برای کل جنبش کارگری است؟ پاسخ منفی است. مثلاً اگر کارگران ترابری و حمل و نقل ایران با توقف کار، در امر واردات و

نقل و انتقال کالاها اختلال ایجاد کنند، آیا باز هم اعتصاب برای عقب‌راندن حریف غیرموثر خواهد بود؟ پاسخ قطعاً منفی است. اما سئوالی که مطرح است این است که کارگران بخش ترابری و حمل و نقل از خواسته‌های بی‌واسطه خود حرکت می‌کنند و نه لزوماً برای تأمین منافع بخش‌های دیگر طبقه، مثلاً بخش‌هایی که از معضل پرداخت به موقع حقوق رنج می‌برند. پس مساله اصلی برای جنبش کارگری این است که چگونه می‌تواند از نیروهای خود برای تحت فشار قرار دادن حریف بهره‌برداری کند. تردیدی نیست که هر بخش از جنبش کارگری پیش از هر چیز از منافع صنفی، بی‌واسطه و رسته‌ای خود حرکت می‌کند. نادیده گرفتن این حقیقت آب در هاون کوبیدن است. مخصوصاً در شرایطی که به قول اخوان ثالث "آوای جغدی هم نمی‌آید به گوش".

اگر هر بخش از جنبش کارگری همیشه و در هر شرایطی صرفاً و فقط از منافع رسته‌ای، صنفی و مختص به خود حرکت کند، و منافع مشترک و عمومی کارگران را نادیده بگیرد، حتی نمی‌تواند از منافع ویژه خود به خوبی دفاع کند. در بعضی شرایط و در موقعیت‌های خاصی ضروری‌ست که بخش‌های مختلف کارگران علاوه بر مبارزه برای منافع ویژه خود از منافع کلی یک‌دیگر نیز دفاع نمایند. این پدیده در جنبش کارگری به "حرکات حمایتی" مشهور است و کیفیت نوینی از آگاهی کارگری را منعکس می‌کند. حرکات حمایتی در جنبش کارگری در شرایط کنونی اهمیت وافری دارد. حرکات حمایتی قبل از هر چیز

بیان هم‌بستگی کارگران است. در حرکات حمایتی است که هر بخش و لایه از کارگران احساس می‌کند که تنها نیست بل که اگر در پیوند با دیگر کارگران قرار گیرد تحولی در شرایط موجود ایجاد کند. اما اهمیت حرکات حمایتی را نمی‌توان صرفاً در مساله‌ی تقویت هم‌بستگی کارگران محدود کرد. حرکات حمایتی در عین حال که قوای طبقه کارگر را متحد می‌نماید، توان مقابله رژیم با آن را نیز تجزیه می‌کند. واقعیت این است که در هر حرکت حمایتی رژیم ناگزیر است نیروهای خود را تقسیم کند و در چند جبهه به نبرد بپردازد. بنابراین اگر حرکات حمایتی در جنبش کارگری گسترش یابد، امکان پیروزی در هر جبهه نبرد برای هر بخش از طبقه کارگر افزایش می‌یابد. حرکات حمایتی با توان سرکوب رژیم نسبت معکوس دارد. یعنی افزایش آن، کاهش قوای دشمن را به دنبال می‌آورد. هر حرکت حمایتی علاوه بر خصوصیات فوق، موقعیت نیروهای حمایت‌کننده را نیز تقویت می‌نماید. هر نیروی حمایت‌کننده ضمن تقویت نیروهای حمایت‌شونده، موقعیت خود را نیز مستحکم می‌کند. از این رو حرکات حمایتی را نباید پشتیبانی یک طرفه یک بخش از کارگران از بخش دیگر قلم‌داد کرد. این حمایت منجر به تقویت کل اردوی کار و زحمت می‌شود. بنابراین برای غلبه بر وضعیت تدافعی کنونی لازم است بخش‌های مختلف اردوی کار و زحمت از یکدیگر حمایت و پشتیبانی کنند. اگر پرستاران دست به مبارزه می‌زنند، معلمان نباید خاموش بنشینند؛ اگر کارگاه‌های بزرگ دست به مبارزه می‌زنند، کارگاه‌های کوچک باید از طریق گردآوری نیرو نه در اماکن کار بل که در محلات کار از آن‌ها حمایت کنند؛ زحمت‌کشان و زنان خانه‌دار باید

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

وارد میدان شوند و در محیط زندگی کارگران پشتیبانی آشکاری از آنها به عمل آورند. کارگرانی که در معرض اخراج قرار دارند باید توسط بی‌کاران حمایت شوند و شاغلان نیز باید اشکال مختلف حمایت از بی‌کاران را در دستور کار خود قرار دهند. حمله به یک بخش از اردوی کار و زحمت، حمله به کل اردوی ما باید تلقی شود. تضعیف یک شاخه از جبهه ما موجب تضعیف شاخه‌های دیگر می‌گردد.

پیشروی جنبش کارگری در گروی چیست؟

در پی شناسایی خانه کارگر به عنوان نماینده تشکل کارگری در ایران از سوی سازمان جهانی کار، موجی از اعتراض و نارضایتی در میان فعالان کارگری برانگیخته شده است. در پاسخ به توافق میان خانه کارگر و سازمان جهانی کار، کمیته‌ای برای "پی‌گیری ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری" تشکیل شده و تاکنون توانسته است بیش از 4 هزار امضاء را به پشتوانه حرکت خود تبدیل کند. این کمیته از فعالان، روشنفکران و هیات موسس سندیکاها... تشکیل شده و یکی از نقاط قوت آن حمایت بخش‌های مختلف کارگران از این حرکت بوده است. به علاوه این کمیته از اتحادیه‌ها و نهادهای بین‌المللی خواسته است، که از حرکت آن پشتیبانی به عمل آورند. این اقدام کمیته مبارک است و به طور مشخص و زنده ایده شکل‌گیری تشکل سراسری کارگران را یادآوری می‌کند و

حالت جنینی آن را به نمایش می‌گذارد. سئوالی که مطرح است این است که برانگیختگی فعالان کارگری را باید نقطه شروع و مبدا حرکت محسوب کرد یا آن را نتیجه و محصول حرکات کارگران برای سازمان‌یابی مستقل از نهادهای کارگری دولت تلقی کرد. خطاست هر آینه این حرکت کارگران را یک پدیده استثنایی و جدا از مسیر و تحرک تاکنونی کارگران به شمار آورد. این حرکت رعدی در آسمان بی ابر نبوده، بلکه دقیقاً محصول و میوه تلاش کارگرانی است که در سال‌های گذشته با عبور از میان موانع و مشکلات بسیار، توانسته‌اند ابزارهای لازم برای پی‌ریزی اولیه یک تشکل سراسری را در متن مبارزه مشترک خود تعبیه کرده و با چنگ و دندان آن را بسازند. باید به یاد داشته باشیم که حرکات فراکارخانه‌ای، افزایش تجمع و اعتراضات در جلوی اماکن دولتی، راه‌بندان و دیگر اشکال مبارزه پدیده‌هایی استثنایی تلقی نمی‌شوند. به علاوه، در شاخه‌هایی از مزد و حقوق بگیران کشور نظیر معلمان و پرستاران تجمع رشته‌ای - صنفی شکل گرفته است. هم‌چنین برگزاری اول ماه مه در محدوده‌ی فراتر از کارخانه، و سازمان‌دهی شبکه‌های ارتباطی بین بخش‌ها و حتی شهرهای مختلف ایران در سال‌های گذشته نظیر برگزاری اول ماه مه در رشت، کرج و سنندج و سقز، آن عناصر و پایه‌های اولیه‌ای محسوب می‌شوند که اولاً نشان می‌دهند که سازمان‌دهی هر چند ابتدایی و ژلاتینی در سطح محل کار دیگر اثرات بزرگی برجای نمی‌گذارد و ثانیاً ساختارهای واسطه برای شکل -

گیری تشکل‌های فراتر از محل کار ایجاد شده است. بنابراین حرکت "کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری" را نباید صرفاً واکنشی در برابر سازمان جهانی کار تلقی کرد. سازش سازمان جهانی کار با خانه کارگر انگیزه حرکت را فراهم ساخت، اما علت آن نبوده است. اگر این سازش صورت هم نمی‌گرفت همه عوامل برای ایجاد کمیته از دل شرایط قبلی مهیا شده بود و با اولین بهانه و انگیزه تولد خود را اعلام می‌کرد.

در شرایط کنونی اما برخورد مسئولانه و از روی هم‌دلی با این حرکت این است که از شرایط موفقیت آن تصور روشنی داشته باشیم و با عواملی که می‌تواند این پروژه را با شکست مواجه سازد هشیارانه برخورد کنیم. به نظرم مسایلی که می‌تواند به سهم خود اذهان را به تامل وا دارد تا حدی عبارتند از: درک درست از آزادی تشکل؛ کار مخفی، علنی و قانونی؛ استقلال تشکل از احزاب و دولت‌ها؛ مضمون اصلی فعالیت؛ رابطه خواست‌های اقتصادی و سیاسی با یک‌دیگر؛ و ساختار جنبشی یا رسمی تشکل کارگری. این جنبه‌ها همه مسایلی را در برنمی‌گیرد که کمیته در متن عمل با آن مواجه می‌شود. اما بخشی از موضوعات پیشاروی کمیته را تشکیل می‌دهد که باید با آن به چالش برخیزد. من در این جا تذکر این نکته را لازم می‌دانم که این بحثی است در باب منطق کار توده‌ای، و از هر نوع توصیه مشخص و از هر نوع تجویز راه‌کار عملی معین

که در حوزه کاربردی و قلمروی اقدام مشخص می‌گنجد- و اساسا به عهده کسانی است- که دستی بر آتش دارند اجتناب می‌ورزد.

رابطه خواست‌های سیاسی با اقتصادی

تلاش برای شکل‌گیری تشکل کارگری در شرایطی صورت می‌گیرد که بحران‌های چندجانبه‌ای جامعه ما در بر گرفته است. سازمان‌یابی جنبش کارگری نمی‌تواند نسبت به این شرایط بی تفاوت باشد و مختصات آن را نادیده بگیرد. یکی از معضلاتی که هم اکنون پیشرویی جنبش کارگری قرار دارد پیوند میان شرکت در مبارزه اقتصادی با مداخله در پیکار سیاسی برای آزادی، دموکراسی و حقوق اجتماعی است. در شرایطی که بخش‌های دیگر مردم دارند در عرصه سیاسی نبرد می‌کنند جنبش کارگری نمی‌تواند مبارزه خود را در عرصه‌ی اقتصادی محدود کند. جدا از این اصل کلی، ما در شرایطی برای پی‌ریزی تشکل کارگری تلاش می‌کنیم که در آغاز راه قرار داریم. در این جا تشدید شتابان فعالیت سیاسی، می‌تواند این حرکت را در نطفه با شکست مواجه سازد. به نظر می‌رسد ما با حرکت از اصل نبرد کم شتاب بهتر بتوانیم شرایط موفقیت تشکل را فراهم آوریم. تشدید مصنوعی فعالیت سیاسی می‌تواند ضربه‌پذیری حرکت را افزایش دهد و آن را در برابر رژیم‌ها جمهوری اسلامی آسیب‌پذیر سازد. البته سیاست‌گریزی نیز آفت دیگری است که فعالان جنبش کارگری باید از آن پرهیز کنند. عدم بهره‌برداری از مبارزه در این سطح، می‌تواند امکانات مبارزه

اقتصادی را محدود کند و حتی دست‌آوردهای آن را در معرض خطر قرار دهد. در این رابطه تجربه سولیدارینوش در لهستان تجربه موفقی است که می‌تواند به عنوان یک تجربه- نه بیش‌تر- مورد استفاده قرار گیرد. اتحادیه همبستگی در لهستان در ابتدا در مبارزه سیاسی شرکت فعال نداشت، اما متناسب با تقویت پایه‌های خود، متناسب با توازن قوا توانست در عرصه سیاسی به یکی از بازیگران اصلی صحنه سیلست کشور لهستان تبدیل شود. در شرایط کنونی برای شرکت در مبارزه سیاسی نباید دست به کار عجولانه زد. کار پی‌ریزی تشکلهای کارگری امری طولانی، صعب و دشوار است. نبرد در همه حوزه‌ها باید متناسب با گردآوری نیرو و توازن قوای عینی حریفان در حال نبرد صورت گیرد. در شرایط کنونی بهترین آرایش تشکیلاتی باید از منطق "جنگ جبهه- ای" تبعیت کند، یعنی بسیج تا سر حد ممکن همه‌ی نیروهای هم‌سرنوشت. اما اشکال مبارزه باید از منطق "جنگ موضعی" پیروی نماید یعنی نبرد بر سر موضوعات محدود با خصلت جنگ و گریز و فرساینده‌ی دشمن. این آرایش و صف‌بندی و مبارزه بر سر خواسته‌های مشخص، پیروزی حرکت کارگران را تضمین می‌کند و نبرد را در واحدهای تولید، موسسات خدماتی و غیره از این حالت دفاعی فلج‌کننده خارج می‌سازد. تعرض رژیم در هر حوزه باید با به میدان آمدن همه بخش‌های مختلف مزدو حقوق‌بگیران مواجه شود. در این

شرایط، پیروزی رژیم اگر ناممکن نشود، دست کم با شرایط بسیار دشواری مواجه می شود.

مضمون عمده فعالیت در شرایط کنونی

تعیین مضمون عمده فعالیت و تشخیص راستای حرکت یکی از لوازم موفقیت این کمیته محسوب می شود. سئوالی که در این رابطه مطرح است این است جهت گیری اصلی کمیته باید معطوف به تعبیه ساختارهای واسطه و پی ریزی شبکه های ارتباطی بین بخش های مختلف کارگران باشد، یا این که وظیفه اصلی خود را افشای خانه کارگر به عنوان تشکل وابسته به رژیم قرار دهد.

به نظر من شرط موفقیت "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های مستقل کارگری" حرکت به سمت سازمان دهی شبکه های ارتباطی بین شاخه های مختلف جنبش کارگری است. این آن حلقه ای از زنجیر است که کمیته می تواند با در دست گرفتن آن، موقعیت خود را تثبیت کند و امکانات پیشروی خود را فراهم سازد؛ تشکل های دولتی را نزد مجامع بین المللی بی اعتبار سازد و قدرت چانه زنی خود را در معادلات سیاسی افزایش دهد.

افشای خانه کارگر به عنوان تشکل دولتی در نزد کارگران امری حاصل است و نتیجه موثری در میدان فعالیت در بر ندارد؛ حال آن که فقدان شبکه های ارتباطی بین بخش های مختلف کارگران آن حلقه ای مفقوده ای است که فایق آمدن بر آن کاری سخت اما اساسی برای پیشروی جنبش کارگری محسوب

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

می‌شود. به یک اعتبار در شرایط کنونی بزرگ‌ترین موفقیت کمیته، خود شکل-گیری کمیته، جمع‌آوری طومار، و استارت حرکت بود. کار اصلی و سخت هنوز در راه است. طومار و جمع‌آوری امضا یک حرکت درخشان در پاسخ به سازش سازمان جهانی کار با خانه کارگر محسوب می‌شود. اما با این کار هنوز نمی‌توان تشکلی بنا کرد، بلکه اساساً با کار سازمان‌گرا، با ایجاد شبکه‌های ارتباطی بین بخش‌های مختلف جنبش کارگری است که سازمان‌یابی سراسری نطفه می‌بندد، رشد می‌کند و به بلوغ می‌رسد. این آن وظیفه اساسی است که "کمیته ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری" در پیش‌روی خود دارد. تردیدی نیست که با تأکید بر وظیفه‌ی اساسی سازمان‌دهی شبکه‌های ارتباطی، به معنای نفی افشای خانه کارگر به مثابه یک تشکل دولتی نباید تلقی شود. اما این وظیفه را نهادهای مستقر در خارج از کشور بهتر می‌توانند پیش ببرند و در عمل هم کارآیی موثرتری داشته باشند. تلفیق وظیفه اصلی کمیته با جلب پشتیبانی نهادهای بین‌المللی کارگری از این حرکت و افشای خانه کارگر نزد سازمان جهانی کار می‌تواند پیروزی حرکت کارگران را تضمین نماید.

تشکل مستقل از دولت، یا هم از دولت هم از احزاب

یکی از نکات مورد تاکید "کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری" توافق بر سر دست‌یابی به تشکل مستقل از دولت است و استقلال تشکل کارگری از احزاب به نحوی در این بیایه مسکوت مانده است.

به نظرم دیدگاه‌های مختلف بر سر تشکل مستقل کارگری، در شرایطی که ما در آغاز راهیم، نباید به مانعی بر سر توافقات عمل کند. عدم توافق بر سر اصول حداکثری، نباید نافی هم‌کاری بر توافقات حداقل تلقی شود. این کمیته به نحو هشیارانه‌ای این اصل طلایی را به کار گرفته و راهنمای خود قرار داده است. منطق روی‌کرد هر گرایشی در کار جمعی، عینا مطابق منطق گرایش دیگر نیست، و هر گرایشی باید در عین حفظ پرنسیپ‌ها و اصول خود-مخصوصا در شرایط سخت کار و پیکار- کف توافقات با دیگر گرایش‌ها را پیدا کند، و حرکت مشترک را به توافق بر سر سقف مسایل موکول نکند. از نظر من استقلال تشکل کارگری از دولت بدون استقلال تشکل از احزاب- یعنی همه حزب‌ها، چه چپ و چه راست- می‌تواند به سهم خود کار سازمان‌یابی کارگران را مختل سازد. عدم تفکیک این دو سطح از سازمان‌دهی مسئله‌ای نیست که به توان آن را نادیده گرفت.

اما در شرایطی که ما با نیروی قهر دشمن روبه‌رو هستیم، مبارزه نظری بر سر استقلال شکل نباید به همان حد انرژی ما را به خود اختصاص دهد که از پیش پا برداشتن نیروی قهر دشمن.

ما باید بحث‌های دامنه‌داری را پیرامون مفهوم سازمان‌یابی مستقل کارگران سازمان دهیم و با روشنگری و تعامل فکری به درک درستی از این مفهوم دست یابیم. در این رابطه حقیقت مطلق در انحصار هیچ کس نیست و هر گرایشی می‌تواند گوشه‌ای از آن را روشن کند.

رابطه‌ی میان مبارزه قانونی، علنی و مخفی

برای این که سازمان‌یابی سراسری به پیروزی دست یابد، می‌بایست تصور روشنی از رابطه میان مبارزه‌ی قانونی، علنی و مخفی داشته باشیم. تردیدی نیست که سازمان‌یابی سراسری نمی‌تواند به طور مخفی صورت گیرد. مبارزه توده‌ای بنا به ذات خود یک مبارزه علنی است. مبارزه توده‌ای به صورت مخفی یک تناقض خنده‌آور است. اما سازمان‌یابی سراسری و مبارزه توده‌ای مساوی با مبارزه قانونی نیست. این مبارزه نمی‌تواند خود را در چارچوب تنگ قانون محدود سازد. این حرف به این معنا نباید فهمیده شود که از منفذهای قانونی نباید استفاده کرد. اما آویزان شدن به اهرم‌های قانونی تحت هیچ شرایطی نباید در خود و فی‌نفسه هدف تلقی شود. اولاً به این دلیل که مجاری قانونی به خاطر

این تعبیه شده‌اند که حرکات کارگران را مهار کنند و ثانیاً چارچوب قوانین موجود در پاره‌ای شرایط با ظرفیت و توانایی کارگران هم‌خوانی ندارد، و کارگران خواهان فراتر رفتن از آن می‌باشند. بهترین نمونه در این رابطه به رسمیت نشناختن حق اعتصاب توسط قانون کار رژیم، و به کارگیری آن توسط کارگران را می‌توان مثال زد. موثر بودن هر شکل از مبارزه تنها و تنها با توده‌ای شدن آن باید سنجیده شود. گاهی اوقات این مبارزه قانونی است که دامنه حرکت را گسترده می‌سازد و گاهی بر عکس می‌تواند دامنه آن را محدود نماید. در این رابطه هیچ شکل از مبارزه نباید نفی شود و هر شکل از مبارزه تا آنجا که دامنه مبارزه را گسترده می‌سازد باید به نحو خلاقانه به کار گرفته شود. در این جا لازم است به این نکته توجه داشته باشیم که هر آینه اگر منطق مبارزه توده‌ای را نادیده بگیریم و با حرکات نسجیده و نادرست به طور مصنوعی جنبه مخفی و سری به آن بخشیم، ضربات جبران ناپذیری به حرکات توده‌ای وارد ساخته‌ایم. عکس این رابطه نیز صادق است، گاهی اوقات عدم هشیاری در پیوند با علنی کردن همه سطوح سازمان‌دهی نیز می‌تواند ادامه کاری سازمان‌یابی کارگری را با اختلال جدی مواجه سازد. بنابراین گاه لازم است سطوحی از سازمان‌یابی علنی نباشد، یا به عبارت دیگر همه تخم مرغ‌ها در یک سبد چیده نشود. این امر مخصوصاً با کادرگشی که توسط رژیم اسلامی صورت گرفته بیش از هر زمان دیگر باید مورد ملاحظه قرار گیرد. از این رو، بخش‌هایی از فعالان

کارگری باید برای کار قانونی در نظر گرفته شوند، بخش‌هایی دیگر از آن‌ها باید کار علنی را پیگیری نمایند و بخش دیگر به عنوان ذخیره برای تداوم فعالیت نباید علنی شوند. به تجربه می‌دانیم که در شرایط تسلط رژیم‌های سرکوب‌گر بدون وجود یک بازوی غیرعلنی، بدون هدایت‌گران مورد اعتماد کارگران حرفی از مبارزه کارگران و تداوم آن نمی‌تواند در میان باشد.

رابطه آزادی تشکل با سازمان‌دهی اتحادیه‌ای کارگران

نگاهی به حرکت کمیته پیگیری نشان می‌دهد که این فعالان کارگری منطق حرکت پلورالیستی را رعایت کرده‌اند و نقطه شروع و عزیمت خود را توافق بر سر شرایط پایه‌ای تری استوار ساخته‌اند. در میان گرایش‌های کارگری، طرح‌های مختلفی برای سازمان‌یابی کارگران توصیه می‌شود، اما این حرکت به شرایط پیش‌بایسته‌ای خود را ملزم ساخته که همانا آزادی تشکل می‌باشد. ما که بنا به تحلیل از شرایط مبارزه کارگران، بنا به تجارب مبارزاتی کارگران در سایر کشورها و بنا به منطق مبارزه اقتصادی، سازمان‌یابی اتحادیه‌ای را تبلیغ می‌کنیم، این تدبیر کمیته را امری درست و اصولی ارزیابی می‌کنیم، که در نهایت هم‌چون آزمون‌ست برای سنجش عیار همه طرح‌های سازمان‌یابی کارگری در عمل. اشکال سازمان‌یابی فی‌نفسه هدف نیستند، بل که ابزاری هستند برای دفاع از منافع آنی و آتی کارگران. آزمون درستی و نادرستی همه طرح‌های

سازمان‌یابی در میان کارگران البته ربطی به مبارزه علیه موانعی ندارد که دولت و نهادهای کارگری رژیم بر سر راه سازمان‌یابی کارگری ایجاد می‌کند. طرح‌های مختلف سازمان‌یابی بحثی است میان فعالان کارگری نه میان آن‌ها با رژیم. نیروی اصلی مبارزه باید علیه رژیم متمرکز شود بدون آن که بحث بر سر طرح‌های مختلف سازمان‌یابی کارگری در میان کارگران مسکوت بماند. ما علیه موانعی که رژیم بر سر راهمان ایجاد می‌کند مبارزه می‌کنیم، اما با گرایش‌های درون جنبش کارگری مذاکره و مشورت می‌کنیم و در تحت شرایط معینی مناظره و بحث می‌کنیم. مخدوش کردن مرزهای این دو صف تنها می‌تواند به نفع دشمن تمام شود. بنابراین بحث بر سر نوع تشکل کارگری در شرایط کنونی نباید هم ارز بحث استقلال تشکل کارگری قرار گیرد. کاری که کمیته به درستی از آن اجتناب کرده است.

در این جا باید به نکته‌ای توجه داشته باشیم. توافق بر سر آزادی تشکل به عنوان نطفه عزیمت توافقات گرایش‌های کارگری یک تدبیر موثر بوده و به عنوان مبدای فعالیت، کاری اصولی است. اما از آزادی تشکل باید تصور روشنی داشته باشیم. دست‌یابی به آزادی تشکل از طریق مبارزه و تلاش بی‌وقفه برای ایجاد تشکل کارگری به دست می‌آید. با ساختن تشکل است که می‌توان آزادی موجودیت آن را به دست می‌آورد. بنابراین پی‌ریزی عملی و واقعی تشکل تنها ضامن دست‌یابی به حق آزادی تشکل است. به قول کاماچو رهبر کمیسیون‌های

کارگری اسپانیا "همیشه باید در نظر داشت که ابزار تحمیل آزادی سندیکایی و آزادی‌های سیاسی در همین امر نهفته است. باید در نظر داشت که حق آزادی سندیکایی از طبقات حاکم گرفته می‌شود. با عمل اعتصاب است که می‌توان حق اعتصاب را به دست آورد. با گردهمایی، حق تشکیل جلسه و با جمع شدن، حق آزادی تجمع. همه این صفت‌های آزادی فقط با تحمیل و عمل توده‌ای است که می‌توان به آن‌ها رسید. در ابتدا فقط با پیروزی در عرصه علنی و در مرحله بعد با گسست از قانونیت فاشیستی می‌توان زمینه‌های فتح شده را به صورت قانونی در آورد. بدیهی است که فعالیت قانونی فرع بر فعالیت فراقانونی بوده و همه این‌ها باید تابع عمل توده‌ای باشد!"¹

گرایش‌های درون جنبش کارگری

هم اکنون در درون و خارج از "کمیته پی‌گیری ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری" گرایش‌های مختلفی در جنبش کارگری موجودیت دارند. تنظیم فی مابین این گرایش‌ها یکی از شرایط موفقیت حرکت کمیته محسوب می‌شود. برخی از گرایش‌ها بر خصلت ضدسرمایه‌داری تشکل کارگری تأکید دارند، برخی استفاده از امکانات قانونی را نصب‌العین خود قرار داده‌اند و برخی از گرایش‌ها بر

¹ یادداشت‌های زندان، جنبش سندیکایی و کمیسیون‌های کارگری، کاماپو، مترجم هدایت مهربان، نشر بیدار.

تشکل اتحادیه‌ای کارگری تاکید می‌ورزند. وجود این گرایش‌ها فی‌نفسه امر مذمومی نیست؛ آن چه می‌تواند حرکت کارگران را مختل سازد فقدان روحیه چندگانگی، تحمیل یک نظر بر دیگران، به رسمیت نشناختن حق موجودیت دیگران و فقدان فرهنگ فعالیت بر سر مطالبات مشترک است. در این جا اصل راهنما به قول مایکل آلبرت می‌تواند "حرکت بر روی توافقات و به رسمیت شناختن اختلافات باشد".

تجربه جنبش‌های جدید اجتماعی، کاربست درخشان این اصل را نشان می‌دهد و نفی آن فرهنگ استبدادی در فعالیت اجتماعی را.

ساختار جنبشی یا رسمی

یکی دیگر از شرایط پیروزی حرکت کارگران، داشتن تصور روشنی در پیوند با ساختار سازمان‌یابی سراسری است. در این رابطه، مساله اصلی عبارت است از این که ساختار چنین تشکلی چه مختصاتی دربر داشته باشد. در این باره پرسش مرکزی این است که ساختار تشکل باید از خصلت جنبشی، منعطف و شل برخوردار باشد، یا از ساختار نهادی شده با دفتر و دستک، با آئین‌نامه، با اعضای رسمی و سلسله مراتب اداری مشخص. تجربه جنبش کارگری در کشورهای استبدادی و هم‌چنین تجربه مشخص کشور ما جملگی موید این دید است که ساختار جنبشی بهتر در خدمت سازمان‌یابی کارگران قرار دارد تا

ساختارهای نهادینه شده؛ بدان گونه که هر کارگری با شرکت در هر تجمع کارگری می‌تواند عضو تشکل تلقی شود. تعبیه ضوابط عجیب و غریب مخصوصا در شرایط پلیسی حاکم، تدبیر دوراندیشانه‌ای نیست. در این باره می‌توانیم از مدل تشکل‌های ثبت نشده در تجربه جنبش کارگری افریقای جنوبی الهام بگیریم. این تشکل‌ها از حیث قانونی موجودیت نداشتند اما به لحاظ عینی هویت داشتند و در میدان مبارزه به طور واقعی نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کردند. هم‌چنین تجربه کمیسیون‌های کارگری در اسپانیای دوره فرانکو، برای جنبش کارگری ما که شرایط مشابه‌ای را از سر می‌گذراند، بسیار آموزنده است. کاماچو درس‌های جنبش کارگری اسپانیا را در آن دوره چنین جمع‌بندی می‌کند: "در هر لحظه تاریخی معین، اشکال سازمان‌دهی باید در خدمت اصول قرار گیرد و تابع آن‌ها باشد. این اشکال باید باز، غیرکلیشه‌ای، غیرشماتیک و فاقد قواعد تنگ و محدودکننده باشد. از ضرورت جنبش درخواستی توده‌ای، اجبارا چنین بر می‌آید که اشکال سازماندهی تمام طبقه کارگر باید ابتدایی و بی‌نهایت منعطف باشد. ما باید خانه‌ای بسازیم که مردم بتوانند به آن وارد شوند و در آن جا امکانات زیادی برای هم‌زیستی وجود داشته و با حداکثر آزادی و دموکراسی اداره گردد".^۲

^۲. همان جا.

آیا جنبش کارگری می‌تواند از این گردنه عبور کند؟

جنبش کارگری ایران در یکی از سرنوشت‌سازترین و تعیین‌کننده‌ترین دوران حیات خود به سر می‌برد. این لحظه سرنوشت‌ساز محصول تعامل یک‌رشته عوامل اساسی است که جنبش کارگری را به خاکریزی کشانده که در آن مصاف قطعی و اصلی در میدان نبرد برگشت‌ناپذیر شده است. مساله اصلی در شرایط کنونی این نیست که هر یک از حریفان در حال نبرد می‌خواهند وارد چالش با حریف خود شوند یا نه؛ بلکه مساله اصلی در دوره‌ای که با آن رو به رو هستیم این است که جدا و خارج از خواست و آرزوی هر یک از نیروهای درگیر، نبرد سرنوشت‌ساز در شرایط کنونی به همه تحمیل شده و هرچه جلوتر برویم قطعی‌تر می‌شود.

برای اینکه تصور روشنی از مساله داشته باشیم لازم است به طور واقعی و عینی صحنه و آرایش نیروها را ترسیم نمائیم. در صف آرایی صحنه ما با کنش و واکنش و با تعامل چهار نیرو مواجه‌ایم که هر یک از گارد معین، مطالبه و اشکال مبارزه مخصوص به خود برخوردار است. تردیدی نیست که این ویژگی تنها در پرتو رابطه و مناسبات با یکدیگر و مجموعه نیروهای دیگر باید مدنظر قرار گیرد و از طریق این چالش‌ها کل صحنه را بازسازی کرد. تحلیل دقیق صحنه را می‌توان از تشریح سیاست رژیم اسلامی شروع کرد.

بعد از آتش بس ایران و عراق یک‌رشته جهت‌گیری و سیاست‌های رژیم اسلامی آثار و نتایجی در بر داشته که موقعیت فعلی جنبش کارگری زاده آن محسوب می‌شود. تا آنجا که به سیاست‌ها و اقدامات رژیم بر می‌گردد، طرح تعدیل اقتصادی یک‌رشته حملاتی را متوجه جنبش کارگری کرده است که دقیقاً کارگران را به گوشه رینگ یا خاکریزهای آخر عقب رانده است. مشهودترین این حملات متوجه عرصه قانونی بوده، اما آنچه به طور واقعی و عینی عمل شده است بی‌قواره کردن جنبش کارگری در پایگاه اجتماعی و تولیدی آن بوده است. فروش مالکیت واحدهای اقتصادی به طبقه سیاسی جدید و آقازاده‌ها و تاراج و نابودی بخش قابل ملاحظه‌ای از کارخانه‌های تولیدی و سترون کردن بخش‌های باقی‌مانده از طریق متورم کردن ارتش بی‌کاران و پائین آوردن قدرت چانه‌زنی شاغلان، هسته اصلی جنبش کارگری را در موضع محافظه‌کارانه قرار

داده است. سودآوری آنی در حوزه واردات کالاهای مصرفی، بخش قابل توجهی از کارفرمایان را از حلقه تولید به سمت حلقه توزیع و فروش کالاهای ساخته شده جهت داده است. صنایع اساسی و زیربنایی که در هر جامعه‌ای استخوان‌بندی ساختار و بافت طبقه کارگر را رقم می‌زند، بر اثر سیاست به شدت مخرب رژیم اسلامی، دچار بحران شده و آن را به سمت لاغر شدن رانده است. واحدهای تولیدی که بیش از 10 کارگر در آن اشتغال دارند بخش کوچکی از طبقه کارگر را در یک جامعه 70 میلیونی به خود اختصاص داده است. بی‌قواره کردن ساختار صنایع تنها ضربه بر جنبش کارگری نبود، این حمله با تعرض در حوزه و قلمرو قانونی، فضای روانی خاصی برای جنبش کارگری ایجاد کرد که ناامنی شغلی کم‌ترین عارضه آن محسوب می‌شود. از این همین روست که کارگران به 2 تا 3 شغل پرازیت در کنار کار اصلی خود مشغول هستند. این روندها البته تنها در بخش صنایع اتفاق نیافتاده، بلکه بخش‌های دیگر جامعه به عنوان نمونه آموزش و بهداشت را نیز دربر گرفته است. این شرایط، هر کارگری را با "هستی نا ایمن" مواجه می‌سازد. این جنبه از شرایط زیست و زندگی کارگران معمولاً در تحلیل‌ها و نوشته‌ها متاسفانه کم‌تر مورد توجه قرار می‌گیرد. در صورتی که بدون اشراف بر این جنبه از زندگی کارگران و شناخت از روحیه، احساسات و حالات آنان، نمی‌توان درک درستی

از موقعیت آنان به دست داد تا چه رسد که به اتخاذ سیاست درست دست یازید.

سیاست رژیم اسلامی را به طور کلی می‌توان حول چند محور خلاصه کرد:

1- بعد از خاتمه جنگ ایران و عراق، خصوصی‌سازی از طریق واگذاری مالکیت واحدهای تولیدی، خدماتی و کشاورزی به بخش خصوصی یعنی طبقه سرمایه‌دار دامنه محدودی داشته است. و اساساً تعدیل اقتصادی که در کشورهای دیگر به فعال کردن بخش خصوصی عنایت دارد، در ایران با شکست مواجه شده است. این امر دلایل متعددی دارد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها وجود خود رژیم اسلامی به عنوان مانعی بزرگ بر سر راه اجرای این سیاست است.

2- در ایران اما اجرای سیاست خصوصی‌سازی نه به صورت متعارف، بلکه تا حدی شبیه به مدل روسیه پیش رفته است. وجه مشخصه این نوع خصوصی‌سازی این است که مالکیت واحدهای تولیدی و غیره به طبقه سیاسی یعنی کسانی که از رانت اطلاعات و قدرت برخوردار اند واگذار شده است. پدیده آقازاده‌ها و بررسی دقیق فروش سهام کارخانجات، خودویژگی خصوصی‌سازی در ایران را به نحو برجسته‌ای نشان می‌دهد. به‌نماد مرادی در یک مطالعه موردی در باره ابعاد خصوصی‌سازی و آثار آن، میزان و آمار توزیع و واگذاری سهام سه نهاد واگذارکننده را چنین بیان می‌کند.

"واگذاری سهام از سوی سازمان صنایع ملی ایران، بانک صنعت و معدن و سازمان گسترش به ترتیب 65/4، 40/2، 32/5 درصد به بخش خصوصی و 34/6، 59/8 و 67/5 درصد به بخش عمومی و دولتی بوده است. هم چنین از کل سهام واگذار شده از سوی این سازمان‌ها، تنها 5 درصد به کارگران و کارمندان رسیده است که در مقایسه با رقم 33 درصد مشخص شده در اعلامیه رسمی دولت، بسیار ناچیز است." (1)

3- سیاست رژیم در دوره بعد از آتش‌بس و برآمد سیاست تعدیل اقتصادی و رشد اعتراضات کارگری در مجموع باعث کاهش اهمیت نهادهای کارگری رژیم در سلسله مراتب قدرت در ساختار واحدهای تولیدی شده است. این پائین آمدن وزن خانه کارگر و شوراهای اسلامی هم از نقطه نظر امتیازاتی که به آنها تعلق می‌گرفته و هم از نقطه نظر جایگاه‌شان در عرصه سیاسی به خوبی قابل مشاهده است. همین عوامل باعث شده که خانه کارگر مخصوصاً در دوره اصلاحات خاتمی عمامه را بپرخاند و به تجدید آرایش خود که همانا پر رنگ کردن خانه کارگر به مثابه یک نهاد صنفی است بپردازد.

4- سیاست رژیم در دوره مزبور با استدلال‌هایی نظیر "مقررات خشک و مسدود کننده قانون کار"، "کاهش هزینه‌های تولید"، "دامن زدن به فضای رقابت"، "افزایش کارآیی بنگاه‌ها"، "کاهش کسر بودجه و بدهی‌های ملی"، "تعدیل یارانه‌ها و کاهش نابه‌سامانی قیمت‌ها"، "گسترش بازار سرمایه"..... اما

نتیجه‌ای جز بی‌قواره کردن طبقه کارگر، حذف تعهدات اجتماعی دولت، بی-کارسازی‌های گسترده (که تنها در صنایع نساجی، 500 هزار کارگر اخراج شده‌اند) گسترش قراردادهای موقت و سفید امضا، سقوط دست‌مزد واقعی، دو تا سه شغله شدن بخش قابل توجهی از کارگران، شیوع شغل‌های پرازیت نظیر دست‌فروشی، سیگار فروشی... در بر نداشته است.

سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های رژیم اسلامی البته ابعاد و جنبه‌های دیگری دارد که من در مقاله "استراتژی جمهوری اسلامی در قبال جنبش کارگری" به آن‌ها پرداخته‌ام. آن‌چه در این نوشته مد نظر است نه تشریح این سیاست‌ها بلکه مشاهده آثار و نتایج اقدام رژیم بر روی طبقه کارگر و طبیعتاً واکنش و عکس‌العمل‌هایی است که جنبش کارگری در قبال آن دست زده است. از این رو تشریح موقعیت جنبش کارگری از جنبه‌های مختلف به عنوان دومین فاعل صحنه ضرورت دارد.

نگاهی به مطالبات، اشکال مبارزه و میزان سازمان‌یابی جنبش کارگری نشان می‌دهد که در سطح خواست‌ها و نیازهای کارگران ما کماکان شاهد مضمون دفاعی مبارزه آنان هستیم. اگر به طیف متنوع خواست‌ها در طول دوره چند ساله اخیر نگاه کنیم، اگر به مطالبات ویژه هر یک از بخش‌های جنبش کارگری دقیق شویم با قاطعیت می‌توانیم ادعا کنیم که مبارزه کارگران چه در محور قانون کار، چه در حوزه تامین اجتماعی، چه در عرضه دست‌مزدها و مطالبات

حول و حوش آن، این رژیم اسلامی و کارفرمایان هستند که تعرض کرده‌اند، آن‌ها کنش‌گر بوده‌اند و حمله به موقعیت کارگران را آغاز کرده‌اند؛ و این جنبش کارگری بوده است که به نحوه واکنشی و تدافعی از خود عکس‌العمل و مقاومت نشان داده است. به همین دلیل تا آنجا که به جنبش کارگری بر می‌گردد و تا آنجا که به حریف اصلی او مربوط می‌شود، ما در شرایطی قرار داریم که می‌توان آن را دوره تدافعی نامید. از این رو، بدون توجه به این واقعیت و بدون توجه به آن نمی‌توانیم مسیر پیشروی، موانع و سدها را یکی پس از دیگری در هم شکنیم. بنابراین باید این ارزیابی عینی دست‌مایه اتخاذ سیاست، طرح‌ها و راهکارهای مان تبدیل شود. بر خلاف بعضی از تفسیرهای نادقیق و ذهنی (2) که جنبش کارگری را در مرحله تعرضی ارزیابی می‌کنند؛ با توجه به ضعف‌ها، حفره‌ها و شکاف‌هایی که جنبش کارگری با آن روبه‌رو است ما می‌توانیم امکانات جنبش کارگری را فعال کنیم، در هر مرحله اهداف روشنی پیش‌روی مان قرار دهیم و موانع دست‌یابی به آن را در هم شکنیم. توجه به مضمون دفاعی مطالبات و خواست‌های جنبش کارگری اگر چه برای ترسیم آرایش جنبش کارگری لازم است، اما به تنهایی نمی‌تواند به کل موقعیتی که کارگران در آن به سر می‌برند روشنایی بیندازد. از این رو باید ببینیم جنبش کارگری برای دفاع از موقعیت خود و جلوگیری از تخریب بیشتر شرایط زیست و زندگی خود، از چه اشکالی از مبارزه استفاده کرده و خودویژگی این محور از

موقعیت آن از چه مختصاتی برخوردار است. نگاهی به اشکال مبارزه جنبش کارگری نشان می‌دهد که کارگران از طومارنویسی تا شکایت، از تحسن تا اعتصاب، از راه‌پیمایی تا راه‌بندان، چه در سطح کارخانه چه در سطح فراتر از کارخانه، چه در سطح استان و چه در قلب کشور یعنی پایتخت، جلوی اماکن دولتی؛ اعتراضات خود را در برابر فشار کارفرمایان و در مقابل سیاست‌های ضد کارگری رژیم اسلامی نشان داده‌اند. در صورت‌بندی اشکال مبارزه جنبش کارگری می‌توان از تنوع آن، از اشکال ساده و قانونی تا رادیکال اعتراض کارگری صحبت کرد. اما نگاه دقیق به همین اشکال مبارزه نشان می‌دهد که تاثیرگذاری آن‌ها بسیار اندک بوده است. به نظر می‌رسد که معضل جنبش کارگری نه نازل بودن حرکات اعتراضی یا درگیری در محورهای حاشیه‌ای و پیرامون خواسته‌هایی جزئی و صنفی یک شاخه معین، بلکه در ضعف و میزان نیرویی است که کارگران به میدان می‌آورند؛ نیرویی که در مقابل حریف، فشار ناچیز و غیر موثری وارد می‌کند. من فکر می‌کنم همین ضعف اساسی جنبش کارگری، و بی حقوقی مفرط است که فعالان جنبش کارگری را به این نتیجه رسانده است که معضل اساسی را در فقدان شکل مستقل کارگری جستجو کنند و تمهیداتی برای سازمان‌یابی کارگران فراهم سازند. هر چند تحرکات سازمان جهانی کار نیز بی تاثیر نبوده است.

هم اکنون در بخش کارگران پیشرو و سازمان‌گران جنبش کارگری، ما شاهد نطفه‌بندی و بلوربندی تشکلهای کارگری هستیم. تردیدی نیست این نطفه‌بندی با تشکل توده‌ای کارگران فاصله قابل ملاحظه‌ای دارد و باز هم تردیدی نیست که یک خط مستقیم و سراسر تا تکوین تشکل توده‌ای و مستقل کارگری وجود ندارد. اما در این نکته هم تردیدی وجود ندارد که از دل همین تلاش‌ها و کوشش‌هاست که جنبش کارگری از دل آتش و خون عبور می‌کند و تشکل مستقل خود را ایجاد می‌کند. و با توجه به همین اقدامات است که در افق قابل دسترس، امیدهای نه‌واهی بل‌که واقعی دارد جوانه می‌زند. واقعیت این است فعال شدن مسئله سازمان‌یابی جنبش کارگری در شرایط سیاسی معینی اتفاق افتاده است که در فقدان آن موقعیت شاید موتور آن خاموش شود. از این رو "فرصت‌ها" و مساله "زمان" در این شرایط حساس اهمیت ویژه‌ای دارد که فعالان جنبش کارگری باید توجه ویژه‌ای بدان مبذول دارند. من در نوشته‌های دیگری در باره شرایط سیاسی حاضر و امکانات موجود بحث کرده‌ام و در این جا قصد تکرار آن را ندارم. آن چه اما اهمیت دارد نه توضیح زمینه و تکوین این فضاهاست، بلکه نحوه استفاده از آن‌ها و حرکت به سمت فازها و مراحل بعدی است. از این رو بی‌توجهی به دستاوردهای تاکنونی و امکانات و فضاهایی که می‌تواند ما را از این‌گردنه خارج سازد به نحوی دیگر می‌تواند ما را از دست‌یابی به تشکل محروم کند. برخی‌ها در

ارزیابی از سطح جنبش کارگری حفره‌ها و شرایط سخت آن را می‌بینند و ناتوانی آن را برجسته می‌کنند و جنبه "استیصال" آن را مشاهده می‌کنند. (3) همان‌گونه که ارزیابی مرحله کنونی جنبش کارگری به‌مثابه مرحله تعرضی، تنها به امکانات موجود توجه کرده و بر حفره‌ها و ضعف‌های جنبش کارگری چشم فرومی‌بندد. هر دوی این روایت‌ها و نگاه‌ها بر روی یک سویه از کل موقعیت جنبش کارگری متمرکز اند و در فرموله کردن آن راه اغراق در پیش می‌گیرند. مساله اصلی اما خصلت‌بندی دقیق مطالبات، اشکال مبارزه و سطح سازمان‌یابی جنبش کارگری نیست، بلکه تصور روشن از رابطه بین آن‌هاست که نتیجه و ترکیب این سه فاکتور در درجه اول و جایگاه آن در کل آرایش صحنه است. به نظر من جنبش کارگری در شرایط کنونی مبارزات خود را از چارچوب قانونی فراتر برده، و اعتراضات خود را از محدوده‌ی واحدهای تولید نیز خارج ساخته است. جنبش کارگری اگر چه هنوز نتوانسته است نبردی سراسری هم-راه با مطالبات عمومی علیه تعرض رژیم اسلامی را سازمان دهد، اما جبهه‌ی جدیدی را در صحنه نبرد باز کرده است که اگر بتواند منطبق و ملزومات مبارزه در این دوره را به کار بندد، می‌تواند تعادل جدیدی را رقم زند. این جبهه جدید مداخله فعالان، رهبران و کارگران پیشرو هستند که حول خواست و مطالبه‌ی ایجاد تشکل مستقل کارگری تلاش‌های اولیه اما امیدبخشی را مدتی است که آغاز کرده‌اند. نحوه‌ی مداخله این فعالان جنبش کارگری به شکل اعلام

موجودیت کمیته‌ها، هیات موسس‌ها و در برخی موارد در حد سازمان‌یابی در سطح یک رشته نظیر سندیکای اتوبوس‌رانی را در بر می‌گیرد. این حرکت از دو زاویه برای سرنوشت جنبش کارگری اهمیت تعیین کننده دارد. اول از زاویه دفاع از حق تشکل مستقل در برابر نهادهای دولتی (4) و دوم گام عملی برای سازمان‌یابی در سطح سراسری. دفاع از تشکل مستقل و تلاش برای سازمان‌یابی در سطح سراسری هر دو البته رعدی در آسمان بی ابر نبوده‌اند. هر دو مولفه فوق دقیقاً با محور اول بحث ما یعنی سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های رژیم و موقعیت نهادهای کارگری آن ارتباط تنگاتنگی داشته‌اند.

سومین نیرویی که باید در این صحنه مورد توجه قرار گیرد، نیروهای چپ و فعالان پیشرو جنبش کارگری است. این نیرو البته در صحنه نقش و کارکرد کمی دارد و آثار سیاست‌ها و کارکردهای آن با دو عامل دیگر صحنه یعنی رژیم اسلامی و جنبش کارگری قابل مقایسه نیست. این نیروها را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. یک بخش از این نیروها از نزدیک دستی بر آتش دارند و در میدان نبرد فعالیت می‌کنند؛ و بخش دوم در خارج مستقرند و فعالیت آن‌ها به طور مستقیم و بی‌واسطه بر روی جنبش کارگری تاثیر ندارد. البته درجه نزدیکی فیزیکی به جنبش کارگری به طور خودبه‌خودی صحت سیاست‌ها و تاکتیک‌های هیچ جریانی را تضمین نمی‌کند، و دوری جغرافیایی نیز به معنای نادرستی راهبردهای فعالان چپ و کارگران پیشرو در خارج نباید تلقی شود. تا

آن جا که به فعالان چپ و کارگران پیشرو داخل بر می‌گردد آن‌ها در میان آتش و خون دارند سنگلاخ‌های پیشروی جنبش کارگری را در عمل یکی پس از دیگری در هم می‌نوردند. یک گام عملی آن‌ها از ده‌ها اعلامیه‌های بی‌خاصیت در دفاع از جنبش کارگری موثرتر است. آن‌ها البته از یک وحدت عملی در عبور از موانع و سدها برخوردار نیستند، و همین امر باعث می‌شود که بین ظرفیت بالفعل و بالقوه نیروهای چپ و فعالان کارگری داخل شکاف قابل ملاحظه‌ای به وجود آید. فعال شدن این نیروها در ظرف‌های مختلف تا رسیدن به تشکل سراسری البته راه درازی باقی مانده است. اما بر شانه‌های همین نیروهاست که می‌توان تشکل توده‌ای کارگری را بنا کرد. من در بخش دیگر به این مساله می‌پردازم.

بخش دوم این نیروها یعنی نیروهای چپ و فعالان کارگری مستقر در خارج دو کار مهم و اساسی می‌توانند انجام دهند، که به سهم خود می‌تواند در چاره‌جویی برای زخم‌های جنبش کارگری نقش مفیدی ایفا کند. اول آن که این نیروها می‌توانند منطق سازمان‌یابی جنبش کارگری را تشریح نمایند، خطوط عمومی استراتژی سازمان‌یابی کارگران را توضیح دهند. دوم تجارب سازمان‌یابی جنبش کارگری کشورهای دیگر مخصوصاً در شرایط استبدادی را در معرض استفاده جنبش کارگری داخل قرار دهند. آن‌ها می‌توانند و باید از مسیر راه‌پیمائی جنبش کارگری تا تکوین یک تشکل سراسری تصور روشنی در اختیار فعالان و

پیشروان جنبش کارگری قرار دهند. حلقه اصلی در هر دوره را روشن کنند و موانع دست‌یابی آن را مشخص سازند و راهبردهای عمومی برای درهم شکستن موانع را ارائه و پیش‌نهاد کنند. این دو محور، دو گام اساسی و موثر فعالیت نیروهای چپ و فعالان پیشرو جنبش کارگری تلقی می‌شود. باید گفت فعالیت تاکنونی این نیروها متاسفانه کاستی قابل توجهی را نشان می‌دهد. روی آوری این نیروها به انعکاس اخبار، محکوم کردن سیاست‌های ضد کارگری رژیم که در دوره‌های می‌توانست نقش موثری ایفا کند، در دوره کنونی دیگر این سطح از فعالیت و این نوع مضمون کار برای خالی نبودن عریضه صورت می‌گیرد تا یک گام موثر در خدمت جنبش کارگری. بیتوته کردن در چارچوب این نوع فعالیت-ها، بیل زدن زمین نرم است تا چالش با موانع بزرگ. فعالان چپ و کارگران پیشرو در خارج کشور باید نقش "آتش تهیه" را برای رزمندگان جبهه مقدم ایفا نمایند. تنزل دادن این نقش در حد فعالیتی دم دست که تاثیر ناچیزی در عقب راندن رژیم اسلامی بر جای می‌گذارد، کوتاهی و قصوری است که نتایج جبران‌ناپذیری برای حداقل یک دور بلند از مبارزه طبقاتی در کشور ما بر جای می‌گذارد. در عوض مداخله مسئولانه و جلب توجه فعالان داخل در شرایط حساس می‌تواند اثرات مثبتی در پیوند با اتخاذ سیاست صحیح توسط دست اندرکاران جنبش کارگری ایفا کند. چیزی که جنبش کارگری سخت بدان نیاز دارد. (5)

و بالاخره به چهارمین نیرویی می‌رسیم که می‌تواند در حد خود در عقب راندن رژیم اسلامی و در تقویت جنبش کارگری نقش ایفا کند. این نیرو که همانا نهادها و تشکل‌های کارگری در کشورهای دیگر است، می‌تواند در آرایش صحنه نقش موثری به سهم خود ایفا کند.

جلب حمایت و هم‌دلی و برانگیختن احساس هم‌بستگی این نیروها و ایراد فشار به نهادهای بین‌المللی نظیر ای. ال. او، و از آن طریق به سازمان ملل می‌تواند پشتیبانی قابل ملاحظه‌ای برای جنبش کارگری کشور ما فراهم آورد. در میزان تاثیر این عامل با توجه به این که رژیم اسلامی یک رژیم مستقل است، نباید اغراق کرد و در عین حال نباید هم نادیده گرفته شود. تردیدی نیست که این رابطه برای این که مبنای درستی داشته باشد باید دوطرفه باشد. به علاوه فعالیت در این عرصه نباید جای‌گزین وظایفی باشد که مسئولیت اخص فعالین چپ و کمونیست است، یعنی ترسیم مسیر راه‌پیمائی و ارائه تصور روشن از شرایط و نتایج مبارزه طبقاتی. هم اکنون در خارج از کشور این دو عرصه کاملاً مخدوش است و به پوششی برای ناتوانی از کارکرد تاریخی جریانات چپ و مدافع جنبش کارگری تبدیل شده است. حتی در پاره‌ای موارد این اقدامات به جای حمایت از جنبش کارگری در خدمت رونق حیات فرقه‌ای این یا آن گروه سیاسی تبدیل شده است.

تا این‌جا موقعیت و شرایط نیروها را در صحنه و آرایش آن‌ها را مشاهده کرده‌ایم. در این صحنه، فاعل اصلی رژیم اسلامی است؛ اوست که کنش‌گر است و جهت، مضمون و میزان درگیری و چالش را تعیین می‌کند و سه نیروی دیگر در برابر آن واکنش و از خود مقاومت نشان می‌دهند. تا این مرحله هنوز از جبهه مقابل تحرک و ابتکاری که بتواند در حوزه‌هایی حریف را به عقب نشینی وادارد مشاهده نشده است و جز در مراسم اول ماه مه که به طور سنتی و طبق روال هر ساله برگزار می‌گردد و حساسیت‌هایی در رژیم اسلامی برانگیخته، توازن قوا هم‌چنان در چارچوب تدافعی برای جنبش کارگری باقی مانده است. جنبش کارگری برای این‌که از این شرایط خارج شود و حلقه محاصره را در هم شکند باید بتواند نیروی قابل ملاحظه‌ای را وارد میدان کند تا بتواند اولاً جلوی پیشروی حریف را سد کند و ثانیاً بتواند ضرباتی به حریف وارد کند. در پیوند با همین مساله است که صف آرای جنبش کارگری باید تغییر کند.

تمرکز اصلی فعالان کارگری باید بر مفصل‌بندی بخش‌های مختلف جنبش کارگری معطوف شود. آنچه جنبش کارگری کشور ما به آن نیاز دارد ایجاد ساختارهای ارتباطی بین کارگاه‌های بزرگ با کارگاه‌های کوچک، با معلمان، با پرستاران، با بی‌کاران... است. تمرکز در سطح هر کارخانه منفرد و آن هم در بخش تولیدی تنها می‌تواند همین چارچوب و محدوده تاکنونی حرکات کارگری را نهادی کند، نه اینکه بتواند بن‌بست توازن قوا بین جنبش کارگری و رژیم

اسلامی را در هم شکند. هر چند ره‌نمود ناظر بر این امر تا حدودی درک فرمالیستی از تکوین تشکل‌های توده‌ای را به نمایش می‌گذارد. اما مفصل‌بندی بخش‌های مختلف مزد و حقوق‌بگیران چرا در ایران اتفاق نمی‌افتد؟ چرا معلمان وارد عرضه نبرد می‌شوند، پرستاران از آن‌ها حمایت نمی‌کنند؟ چرا بخش‌های صنعتی اعتراض می‌کنند، از حمایت بخش‌های خدماتی برخوردار نمی‌شوند؟ آیا به لحاظ ساختاری بین بخش‌های مختلف این جنبش ارتباط واقعی وجود ندارد، و این معضل یک معضل ساختاری است؟ آیا پیشروان این بخش‌ها از اهمیت ارتباط و وحدت بخش‌ها با خبر و آگاه نیستند؟ آیا سرکوب سیاسی می‌تواند این جدایی را به تنهایی تبیین کند؟ این‌ها سئوالات مهمی است که نیروهای چپ و فعالان جنبش کارگری به جای بیل زدن به زمین نرم باید به آن‌ها پاسخ دهند و پیرامون آن روشنگری نمایند. تا از این طریق بتوان با دست‌مایه‌های لازم طرح‌های راه‌بردی و گام‌های عملی موثر برای برون‌رفت از این بن‌بست برداشته شود.

کارهای زیادی در این رابطه وجود دارد که باید انجام گیرد، یکی از آن‌ها متناسب با شرایط مشخص جنبش کارگری کمک به شکل‌گیری جبهه واحد کارگری است که به سهم خود می‌تواند در خدمت سازمان‌یابی کارگران قرار گیرد. یک دنیا کار دیگر باقی می‌ماند که بعداً باید در باره آن‌ها فکر کرد، طرح ارائه داد و آن‌ها را به راه‌کارهای مشخص در جنبش کارگری تبدیل کرد.

جبهه واحد کارگری راه برون رفت از شرایط موجود

جبهه واحد کارگری در دوره‌های مختلف و لحظات متفاوت مبارزه طبقاتی می‌تواند اهداف متغیری را پیش‌روی خود قرار دهد. گاهی جبهه واحد کارگری می‌تواند از هم‌کاری کارگران هوادار گروه‌بندی‌های سیاسی مختلف در جنبش کارگری تشکیل یابد و هدف آن زمینه‌ساز ایجاد یک حزب واقعی جنبش کارگری از پائین باشد. گاهی جبهه واحد می‌تواند از هم‌کاری کارگران مدافع احزاب مختلف در برابر یورش سرمایه‌داران و در برابر بحران اقتصادی رو به افزایش شکل بگیرد. در این شق هر یک از احزاب نفوذ قابل توجهی در میان کارگران دارند و وحدت در پائین در خدمت تشکیل حزب و واقعی شدن آن قرار ندارد بل که خود وجود احزاب به اعتباری باعث شکاف در درون طبقه شده است. مثلاً در دوره حاکمیت فاشیسم در اروپا هم‌کاری بین احزاب کمونیست و احزاب سوسیال دموکرات یک نمونه از تشکیل جبهه واحد کارگری را به نمایش می‌گذارد. گاهی جبهه واحد کارگری گسترده‌تر از اتحادیه است و حتی به گونه‌ای از وحدت اتحادیه‌ها می‌تواند شکل بگیرد. در این مواقع هر اتحادیه‌ای از خط مشی سیاسی معینی پیروی می‌کند و بر اثر توافق گروه‌بندی‌های سیاسی، اتحادیه‌های مربوط به آن‌ها با هم جبهه واحد کارگری را تشکیل می‌دهند. گاهی جبهه واحد کارگری می‌تواند پیرامون مطالبات حداقلی نظیر افزایش

دستمزد یا مقابله با اخراج‌ها شکل بگیرد و گاهی در دوران شکوفایی مبارزه یعنی حول خواست‌های انتقال نظیر کنترل تولید یا اعتصاب عمومی سیاسی تکوین یابد. و حتی فراتر از این موارد می‌تواند در سطح قدرت سیاسی به وجود آید. کمون پاریس یک نمونه از این هم‌کاری بین گرایش‌های مختلف کارگری محسوب می‌شود. ایده جبهه واحد کارگری قبلاً در جنبش ما مطرح شده بود، اما آن طرح ناظر بر هم‌کاری کارگران هوادار گروه‌های سیاسی و غیر حزبی تلقی می‌شد. آن طرح اگر چه در مضمون می‌توانست نقش موثری در جنبش کارگری ایفا کند، اما به خاطر خصلت ریشه‌دار فرقه‌گرایی بر روی کاغذ مانده است. در شرایط کنونی جبهه واحد کارگری اما نه ناظر بر اتحاد هواداران گروه‌های سیاسی در میان کارگران، بلکه با عاملان مشخص که نقش معینی در جنبش کارگری ایفا می‌کنند و می‌توانند به نحو موثری عمل کنند زمینه تحقق دارد. این طرح می‌تواند از هم‌کاری کمیته پیگیری، کمیته هماهنگی، هیات موسسان سندیکای اتوبوسرانی، اتحاد کمیته‌های کارگری، اتحاد بی‌کاران ... و از ده‌ها محفل و انجمن کارگری تشکیل گردد. در این رابطه آن چه باید مد نظر قرار گیرد هدف مشترک همه این گرایش‌های مبنی بر ایجاد تشکل مستقل کارگری است. در این هدف هم طرفداران شورا، هم هواداران اتحادیه و هم مدافعان کمیته‌های کارخانه می‌توانند در این مبارزه به هم‌کاری بپردازند. ضرورت این امر به معنای عروج روحیه هم‌بستگی و مرزبندی با فرقه‌گرایی

نیست. همان دلایلی که ایده درست قبلی را با شکست مواجه نمود می‌تواند در دور جدید هم این طرح را با شکست مواجه سازد؛ بدین معنا که این هدف مشترک می‌تواند از دو طریق خدشه‌دار شود. یکی از این طریق که، به خاطر هدف مشترک، خطوط متمایز هر گرایش هویت خود را مسکوت گذارد و در مرزبندی با گرایشات دیگر سازش نماید. و دیگر آن که آن قدر اختلافات میان گرایشات درون جنبش کارگری پُررنگ شود که از دیدن هیولا صرف نظر شود. هر دوی این گرایشات مخصوصاً در شرایط حساسی که ما داریم از گردنه عبور می‌کنیم می‌تواند ضربات مرگباری را متوجه جنبش کارگری نماید.

در این شرایط عینی از حیات جنبش کارگری تشکیل جبهه واحد کارگری در خود هدف نیست، بلکه ارزش آن در این است که می‌تواند در خدمت سازمان-یابی سراسری کارگری قرار گیرد. برای این که هم‌کاری بین تشکل‌های سازمان-ده یا نهادهایی که برای حق تشکل مبارزه می‌کنند- و در شرایط حاضر شکل گرفته‌اند- در راستای این هدف قرار گیرد، سؤال این است که آیا ابتدا باید تلاش کنند جبهه واحد بین خود ایجاد کنند بعد در راستای اهدافی که پیش روی خود قرار داده‌اند فعالیت نمایند؟ یا این دو اقدام می‌تواند به موازات هم پیش رود؟ به عبارت دیگر این دو وظیفه رابطه افقی دارند یا به طور عمودی با هم قرار می‌گیرند؟ تناسب و پیوند این وظایف چگونه است؟ برای این که تلاش‌های تاکنونی در راستای سازمان‌یابی سراسری قرار گیرد، جهت فعالیت

سازمان‌گران، کارگران پیشرو، فعالان جنبش کارگری از مسیر سازمان‌دهی کارگران کارگاه‌های بزرگ، کارگاه‌های کوچک، معلمان، پرستاران... می‌گذرد یا از طریق سازمان‌دهی جنبش مبارزه با اخراج‌ها و بی‌کارسازی‌ها، مبارزه برای پرداخت به موقع دست‌مزد، مبارزه برای یک قانون کار مترقی... به عبارت دیگر مسیر شکل‌گیری تشکل سراسری کارگری از سازمان‌دهی کارگران در شاخه‌های مختلف اقتصادی می‌گذرد یا از طریق تمرکز بر روی مطالبات و خواست‌های داغ و بی‌واسطه؛ و یا از طریق مسیر دیگری؟ این مسیرهای مختلف چگونه با هم تداخل می‌یابند و چه رابطه‌ای می‌تواند در این مسیرهای مختلف ایجاد شود؟ به عبارت کلی‌تر، لحظه‌های تعیین‌کننده در استراتژی سازمان‌یابی کارگران کدامند، و از چه مراحل باید عبور کند؟ این سئوالات شاید تا حدی پرت و ذهنی باشد، اما تردیدی نیست که بدون درک و تصور استراتژیک و راه‌بردی سازمان‌یابی سراسری اگرچه غیر ممکن دست‌کم سخت دشوار به نظر می‌رسد. سازمان‌یابی سراسری صرفاً از آرزوهای زیبا، از تاکید بر ضرورت‌ها، از افشاگری علیه خصلت ضد کارگری رژیم اسلامی شکل نمی‌گیرد، بل که با استفاده از امکانات، توانایی‌ها و از طرح‌های ابتکاری و روشن راه‌بردی تکوین می‌یابد.

یادداشت‌ها :

1- ابعاد خصوصی سازی و آثار آن بر سرمایه گذاری خصوصی (مطالعه مورد ایران) - بهنام مرادی - اطلاعات سیاسی - اقتصادی.

2- رفیق تقی روزبه در مقاله‌ای به نام "کارگران و ضرورت آغاز نبردهای بزرگ" ماهیت مطالبات جنبش کارگری را "ظاهراً صنفی و دفاعی" می‌داند اما در واقع آن را دارای "ماهیتی سیاسی و تعرضی" می‌داند. او می‌گوید "کارگران فقط با اقدامات و احجافات این یا آن کارفرما در این یا آن کارخانه و در این یا آن بخش مواجه نیستند، بل که علاوه بر آن با اقدامات تعرضی و سیاست‌گذاری‌های کلان و سراسری ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی مواجهند. و همین وضعیت است که ضرورت آغاز نبردهای بزرگ را اجتناب‌ناپذیر ساخته و به مطالبات ظاهراً صنفی و دفاعی کارگران ماهیتی سیاسی و تعرضی بخشیده است". تاکید از من است.

3- رفیق نادر شکیبا در مقاله‌ای به نام "مبارزات کارگران، تهاجمی یا تدافعی" می‌گوید "در این دوره از مبارزات کارگران و در عمومیت خود، هیچ یک از مضامین تهاجمی یا دفاعی مبارزه حاکم نبوده".... "امروز طبقه کارگر ایران با شرایط پیچیده و دشواری رو به روست و همین شرایط است که مبارزات کارگران را به سمت مضمونی استیصالی می‌راند یا به آنها تحمیل می‌کند".
آرش شماره 92 و 93 .

4- بعضی از فعالان جنبش کارگری متأسفانه اهمیت "استقلال" تشکل کارگری در شرایط مشخص کشور ما که نهادهای دولتی نظیر خانه کارگر، شوراهای اسلامی و انجمن اسلامی به شدت فعال اند و از تکوین اراده مستقل کارگری ممانعت می‌کنند را درک نمی‌کنند. مثلاً یکی "از فعالین مستقل سندیکایی" در گفتگوی با اخبار روز می‌گوید "صرف دادن شعار تشکل مستقل، تشکل مستقل به وجود نخواهد آمد. طرح قضیه به این گونه، تجریدی و غیر عملی است. باید در بستر خواسته‌ها و مطالبات موضوع تشکل را طرح کرد". این فعال جنبش سندیکایی متوجه نیست که بحث تشکل مستقل بحثی است ناظر بر پرنسیب‌ها و اصولیت‌ها. نه بحثی الزاماً در باره راه‌کارها و طرح‌های مشخص تکوین تشکل کارگری. هر چند شکل‌گیری تشکل کارگری بدون خواست و مطالبه مشخص ناممکن است اما بر صرف وجود یک خواست و مطالبه مشخص تشکل مستقل به شیوه اتوماتیک و خود به خودی شکل نمی‌گیرد. به علاوه این ایده که شعار تشکل مستقل نقشی در تکوین تشکل کارگری ایفا نمی‌کند خود یک ایده تجریدی است. غیر ممکن است حد معینی از آگاهی در پیوند با تشکل مستقل وجود نداشته باشد اما تشکل مستقل بتواند شکل بگیرد. بهترین دلیل برای این مساله وفور خواست‌های کارگری است اما سازمان‌یابی در سطح سراسری هنوز پیشرفت غیر قابل برگشتی را نشان نمی‌دهد.

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

5- یک نمونه از این دست نامه جمعی از فعالین سوسیالیست جنبش کارگری خطاب به فعالان جنبش کارگری است. اگر چه در این نامه توجه فعالان کارگری را به "حلقه فراموش شده‌ای" جلب می‌کند که جنبش کارگری از آن گذر کرده است. در این نامه آمده است "توجه به اهمیت مبارزه برای ایجاد تشکل های کارگران در محیط کار به نظر ما آن حلقه فراموش شده‌ای است که زمینه‌های وحدت طبقاتی کارگران را فراهم می‌کند". واقعیت این است که حلقه گمشده اتصال بخش‌های مختلف جنبش کارگری فراتر از واحدها است. سازمان‌دهی در سطح محیط کار مدتی است که جنبش کارگری آنرا پشت سر گذاشته است، هر چند هنوز خصلت نهادینه ندارد.

جبهه واحد کارگری حلقه مقدم سازمان‌یابی کارگران

اکنون این ارزیابی به یک باور عمومی تبدیل شده است که جنبش کارگری در شرایط دشوار و در بی حقوقی کامل دارد مبارزه می‌کند. شکل‌گیری این وضعیت تنها به علت تعرض لجام گسیخته رژیم اسلامی به هست و نیست کارگران نیست، بلکه یکی دیگر از عواملی که این موقعیت را نهادی می‌کند فقدان تشکل توده‌ای کارگری است که موقعیت تدافعی آنان را هر دم به سمت شکننده‌تر شدن سوق می‌دهد. باز هم همه می‌دانند که در ایران جنبش کارگری در برابر این وضعیت زانو نزده است و با تمام قوا تلاش کرده از خود مقاومت نشان دهد. اما حفره هولناکی در مبارزه کارگران وجود دارد که این مبارزات را ناموثر و تا حدود زیادی بی نتیجه کرده است. این حفره هولناک همانا عدم پیوند مبارزات و مفصل‌بندی بخش‌های مختلف جنبش کارگری

است. هم اکنون ما شاهد مبارزات معلمان بدون پیوند با پرستاران یا بدون اتحاد با کارگران بخش‌های صنعتی هستیم. بدون فایق آمدن بر این حفره جنبش کارگری نمی‌تواند جلوی پیشروی رژیم اسلامی و سیاست‌های تعدیل اقتصادی را سد نماید. یکی از گام‌هایی که می‌تواند به سهم خود به این هدف خدمت کند تشکیل جبهه واحد کارگری است.

من در این مقاله تلاش می‌کنم ابتدا جبهه واحد کارگری را تعریف کنم و وظایف و اهداف آن را بر شمارم. سپس سعی می‌کنم ملزومات و شرایطی که می‌تواند موفقیت آن را تضمین کند طرح کنم. در ادامه به برخی روایت‌های که به نوعی بد فهمی از جبهه واحد کارگری است اشاره کنم و در آخر به امکانات شکل‌گیری آن در ایران می‌پردازم و ضرورت و مطلوب بودن آن را بیان کنم.

تعریف، وظایف و اهداف جبهه واحد کارگری

جبهه واحد کارگری یکی از نهادهای کارگری است که از دل تجربه و زندگی عینی جنبش کارگری بالیده است. جبهه واحد کارگری در این یا آن شرایط در این یا آن کشور وظایف متعدد و متنوعی اما هدف واحدی را پیگیری و دنبال کرده است. نگاهی به بیلان کار و تجربه و فعالیت جبهه واحد کارگری نشان می‌دهد که گاهی مبارزه برای خواست‌های پایه‌ای کارگران در دستور قرار داشته است و وظیفه دفاع مشترک طبقه در مقابل تعرض سرمایه‌داران مد نظر

بوده است. گاهی جبهه واحد کارگری سازماندهی تعرض کارگران علیه سرمایه‌داران را در برابر خود نهاده است. به عبارت دیگر جبهه واحد کارگری گاهی پیرامون مطالبات حداقل طبقه مبارزه کرده است گاهی حول خواست‌های انتقائی و حداکثر رزمیده است. جبهه واحد کارگری ظرفی است منعطف که می‌تواند در حوزه‌های متفاوت، در اشکال و درجات متنوع اتحاد و همکاری بین بخش‌های مختلف جنبش کارگری را در دستور کار خود قرار دهد.

جوهر و درون‌مایه جبهه واحد کارگری برخلاف آن چیزی که در کمینترن به تصویب رسید "فراخوان کمونیست‌ها" به دیگران برای همکاری در درون جنبش کارگری نیست بلکه قسمت دوم آن یعنی همکاری و اتحاد گرایش‌های مختلف جنبش کارگری گوهر و مبنای آن را تشکیل می‌دهد. در تزه‌های کمینترن آمده بود "تاکتیک جبهه واحد صرفاً ابتکاری است که به واسطه آن کمونیست‌ها به همه کارگران متعلق به احزاب و گروه‌های دیگر و همه کارگران غیر حزبی پیشنهاد می‌کنند که به یکدیگر بپیوندند و به مبارزه مشترک برای دفاع از منافع آنی و ابتدایی طبقه کارگر علیه بورژوازی دست بزنند. هر عملی، حتی به خاطر کسب جزئی‌ترین خواست‌های روزمره، می‌تواند به آگاهی انقلابی و آموزش انقلابی منجر شود."

"فراخوانی کمونیست‌ها" به نظرم یکی از شرایط ثابت و پایدار برای تشکیل جبهه واحد کارگری نیست و ضرورتی ندارد همیشه از طرف کمونیست‌ها

فراخوان صادر و اعلام شود. گاهی اوقات بر اثر سرکوب نمی‌توان رد پای مشهودی از کمونیست‌ها با نام و نشان در جنبش کارگری سراغ گرفت. گاهی اوقات وجود فرقه‌گرایی بیمارگونه باعث آن می‌شود که کمونیست‌ها به گروه‌های کوچکی تبدیل شوند که تنها سر یک‌دیگر را می‌تراشند. گاهی اوقات وزن سندیکالیست‌ها یا اتحادیه‌چی‌های زیر دست در درون جنبش کارگری چنان سنگین است که وزن گروه‌بندی‌های سیاسی در برابر آن‌ها سخت ناچیز است. از این رو فاعل فراخوانی برای تشکیل جبهه واحد کارگری را در همه زمان‌ها و شرایط به کمونیست‌ها محدود کردن نفهمیدن گوهر این طرح است.

ما باید روح این تجربه را به کار بندیم نه این که از آن الگوبرداری کنیم. حتی اگر این سخن و این پیش‌شرط از طرف لنین طرح شده باشد، ما نباید این سخن لنین را یک سخن فراتاریخی و برای همه دوره‌ها و همه عصرها تلقی کنیم. لنین تلاش می‌کرد که به یک مشکل در یک شرایط خاص پاسخ دهد نه این که یک رهنمود عمومی برای همه لحظه‌های مبارزه طبقاتی ارائه دهد. ما باید روح و جوهر این طرح را که از دل تجربه و مبارزه کارگری بالیده است با شرایط مشخص جنبش کارگری‌مان انطباق دهیم و آن را بومی کنیم. کاربست خلاق این طرح است که می‌تواند بیش از هر چیز به دغدغه و طرح لنین وفادار بماند نه تکرار آیه‌ها و نص‌های کمینترن و حتی خود لنین.

جبهه واحد کارگری اتحادی است از گرایش‌های کارگری. در این جا سرفعلی یا متولی خاصی وجود ندارد. خود اتحاد گرایش‌ها و به میدان آمدن نیروی کارگری اصل است. در این اتحاد وجود رهبران فره‌مند یا سرداران بی لشکر اصل نیست، بلکه هم‌کاری و اتحاد همه بخش‌های طبقه و مبارزه مشترک آن‌ها علیه رژیم سیاسی حاکم و طبقه سرمایه‌دار بنیان آن را تشکیل می‌دهد. توجه به این وجه از مساله مخصوصاً در شرایط کشور ما که با یک رژیم هار مواجه‌ایم، و کمونیست‌ها و کارگران پیشرو در دوره سرکوب سال‌های 60 و 67 درو شده‌اند، بسیار حائز اهمیت است و ما را از برخورد فرمالیستی و قالبی در طرح مساله دور می‌سازد. از این رو تشکیل جبهه واحد کارگری بدون توجه دقیق به این مساله، بدون درک شرایط مشخص نیروها و گرایش‌ها هم اکنون موجود در میان جنبش کارگری امری اگر نه ناممکن، اما سخت دشوار به نظر می‌رسد. توجه به هم‌کاری و اتحاد بخش‌ها و گرایش‌های مختلف کارگری ابداء نباید به معنای این فهمیده شود که کمونیست‌ها و چپ‌ها در پیوند با این مساله نقش و کارکرد خاصی ندارند. کمونیست‌ها بنا به تعریف، و به یک اعتبار با این ویژگی مشخص می‌شوند که از منافع "کل طبقه" دفاع می‌کنند؛ و جبهه واحد کارگری به یک اعتبار و تنها به یک اعتبار محکی است در شناسایی کمونیست‌ها از فرقه‌گرایان که منافع خاص خود را بر منافع عام طبقه مرجع می‌شمارند. عدم هم‌کاری یک گرایش کارگری با گرایش دیگر الزاماً و ضرورتاً

فرقه‌گرایی نیست، اما تقدم منافع ویژه و ایدئولوژیک بخشی از طبقه و گروه سیاسی بر کل طبقه ضرورتاً و ذاتاً فرقه‌گرایی است. کمونیست‌ها و چپ‌ها به درجه‌ای که از اصل تامین منافع کل طبقه دفاع می‌کنند، به درجه‌ای که پی-گیری و سخت‌کوشی در راستای اهداف فوق از خود نشان می‌دهند، به قول گرامشی قدم به قدم عناصر و لوازم هژمونی خود را تعبیه می‌کنند.

ملزومات و شرایط موفقیت جبهه واحد کارگری

ضرورت هم‌کاری و اتحاد در قبال طرح تعدیل اقتصادی، مبارزه علیه بی‌حقوقی کارگران، و مبارزه علیه نهادهای شبه کارگری رژیم اسلامی آیا به معنای این است که نیروها و گرایش‌های مختلف درون جنبش کارگری در مقابل یک‌دیگر سکوت پیشه کنند و مرزهای هویت خود را به نفع کار جمعی مخدوش سازند! پاسخ این سؤال قطعاً منفی است. اتحاد گرایش‌ها تا آنجا و تا آن لحظه ضروری است که هویت هیچ جریانی زیر گرفته نشود و حق انتقاد و روشن کردن مرزهای هویت هر جریانی تحت هیچ شرایطی نادیده گرفته نشود. اگر اتحاد گرایش‌های اصلی است تخطی‌ناپذیر و ضروری، بنابراین نباید حق یکی از این گرایش‌ها - هر گرایشی باشد - در این اتحاد آسیب و یا مورد فراموشی قرار گیرد. بنابراین شکوفا شدن بحث‌ها و ترسیم خط‌مشی‌های مختلف نه تنها در

تضعیف امر اتحاد گرایشات قرار ندارد، بلکه یک ضابطه و اصل تردیدناپذیر برای وحدت گرایشات کارگری محسوب می‌شود.

اما یکی از دیدگاه‌هایی که می‌تواند به تکوین جبهه واحد کارگری آسیب بزند، روحیه سکتاریستی و ضدیت با وحدت است. اگر اتحاد گرایشات، به معنای مخدوش شدن مرزهای هویت گرایشات، می‌تواند به سهم خود بر ایده اتحاد کارگران ضربه زند؛ گرایش مقابل سکتاریسم است که به سهم خود می‌تواند مانع بالیدن جبهه واحد کارگری گردد. در روایت سکتاریستی به درستی بر تفاوت درون جنبش کارگری انگشت گذاشته می‌شود و با آمیزش مرزهای گرایشات کارگری مخالفت می‌ورزد. این دیدگاه در این اصل درست آن قدر اغراق می‌کند که هیچ وجه مشترکی، در هیچ حوزه و یا هیچ مرحله از مبارزه، با گرایشات دیگر نمی‌جوید و دیگران را شایسته همکاری و اتحاد نمی‌داند. سکتاریسم در جنبش ما چهره و سیمای مشخصی دارد که با شقه شقه کردن کارگران بیلان به شدت مخربی از خود به جای گذاشته است. فرقه‌گرایی به طور عام منافع فرقه و گروه خود را بر منافع کل کارگران مقدم می‌داند. فرقه‌گرایان کارگران را بر مدار ایدئولوژی معینی سازمان می‌دهند و در میان طبقه به دنبال حواریان و هواداران خود می‌گردند. فرقه‌گرایان مدام مرزهای ایدئولوژیک خود را با دیگران پر رنگ‌تر می‌سازند و به درجه‌ای که آن‌ها در این

امر از خود پی‌گیری نشان می‌دهند به وحدت طبقه آسیب بیش‌تری می‌رسانند و شکاف درون آن را هر چه بازتر و گشادتر می‌نمایند.

در شرایط کنونی اما فرقه‌گرایی با این سیما و چهره در درون جنبش کارگری غلبه ندارد. آن‌چه که خطر فرقه‌گرایی را در شرایط کنونی برجسته می‌کند اشکال و چهره‌های جدیدی از آن با توجیهاات و بهانه‌های تازه است. یکی از مشخصات فرقه‌گرایی در شرایط جدید این است که به جای جستجوی نقاط اشتراک، بر پیش شرط‌های و روش‌های خاص خود در مبارزه تاکید دارد. در این روی‌کرد، توجه به شیوه‌ها و راه‌کارها چنان برجسته می‌شود که به اصل و پرنسیپ تبدیل می‌گردد، و نقاط اشتراک در رسیدن به اهداف در سایه قرار می‌گیرد. منوط کردن هم‌کاری گرایش‌ها به این مساله که اول باید موجودیت تشکل خود را بیان کنیم، سپس به نهادهای رسمی اعلام کنیم یا همکاری با گرایش‌ها را فقط و فقط در پائین مشروع بدانیم به جای استقبال از هر حد و هر شکلی از دفاع از منافع کارگران؛ در عمل به نوعی تن‌زدن از همکاری با گرایش‌ها دیگر جنبش کارگری می‌انجامد. تردیدی نیست که معیار و جهت اصلی هم‌کاری باید در اعماق و در سمت به میدان آوردن خود کارگران در راستای منافع تاریخی آن باشد. اما هر گرایشی در درون طبقه ضرورتاً با این هدف دست به مبارزه نمی‌زند. این علامت مشخصه رادیکال‌ترین و پی‌گیرترین بخش طبقه، که همیشه لایه نازکی را تشکیل می‌دهد، محسوب می‌شود.

به علاوه ما در دوره "وفور نیرو" نیستیم، از یاد نبریم که همه عوامل علیه جنبش کارگری عمل می‌کند؛ بنابراین گردآوری نیرو و برداشتن یک گام عملی از سوی جنبش کارگری بر ده‌ها دوجین سیاست رادیکال بر روی کاغذ برتری دارد.

از این رو، برای تکوین جبهه واحد کارگری باید از هر دو آسیب دوری کنیم و به نحو آگاهانه‌ای تلاش کنیم با هر شکلی از این انحرافات - خواه نادیده گرفتن مرزهای هویت هر گرایش، خواه روی‌گری سکتاریستی به مقوله اتحاد گرایش‌ها مختلف کارگری - به طور صبورانه و روشن‌گرانه برخورد نماییم. تجربه جنبش کارگری کشور ما نشان می‌دهد که ما فقط از سرکوب‌ها رژیم اسلامی رنج نمی‌بریم، بل که علاوه بر آن از ندانم‌کاری و خامی مدافعان جنبش کارگری نیز در عذاب ایم. تجربه جنبش کارگری کشور ما تا کنون از دو سو در معرض تضعیف و پراکندگی قرار گرفته است. از یک سو به وسیله مدافعان‌اش و از طرف دیگر توسط دشمنان خود. مدافعان جنبش کارگری با سیاست جذب کارگران به فرقه سیاسی خود و با شقه شقه کردن صفوف کارگران به بهانه هواداری از این یا آن فرقه سیاسی، عملاً و در پاره‌ای مواقع به لحاظ نظری به وحدت طبقه آسیب و ضربه وارد کرده‌اند. از طرف دیگر رژیم اسلامی به مدت طولانی با تفکیک کارگران مسلمان از غیر مسلمان با سازمان‌دهی نهادهای ایدئولوژیک

نظیر خانه کارگر، شوراهای اسلامی و انجمن‌های اسلامی همین فرقه‌گرایی را با منطق مشابه و با هدف دیگر دنبال و تعقیب کرده است.

طرح جبهه واحد کارگری که می‌تواند در عین توجه به مواضع و منافع گرایش‌ها مختلف کارگری، دفاع از منافع کل طبقه را الویت اصلی خود قرار دهد و جنبش کارگری را از وضع فلاکت بار کنونی تا حدودی خارج سازد، با انواع سفسطه‌ها و مخالفت‌ها مواجه است. بگذارید به دلایل برخی از این مخالفت‌ها نگاهی بیافکنیم.

رابطه احزاب چپ با جنبش کارگری

یکی از درک‌های رایج از جبهه واحد کارگری با این ویژگی مشخص می‌شود که آن را ظرف و مکانی می‌داند برای تامین هژمونی حزب کمونیست بر توده طبقه کارگر، افشای ناپی‌گیری گرایش‌ها راست و انحرافی و احراز شایستگی از طریق مبارزه قاطع و پی‌گیر در جهت منافع طبقه کارگر. این روایت از جبهه واحد کارگری آن را میدان و فضایی می‌بیند که در آن کمونیست‌ها می‌توانند در رقابت با احزاب سازشکار، راست یا آنارشویست برتری خود را به توده‌های کارگر نشان دهند. این روایت نه تنها از تعدد گرایش‌ها هراسی ندارد، بلکه آن را موهبتی می‌داند که به سهم خود می‌تواند برتری و سرکردگی کمونیست‌ها را بهتر نهادینه کند. در این روایت، هم‌کاری و اتحاد گرایش‌ها برای عقب راندن

تعرض سرمایه انکار نمی‌شود، اما نسبت به تامین هژمونی کمونیست‌ها در میان توده طبقه نقش فرعی ایفا می‌کند. رابطه احزاب چپ با جبهه واحد کارگری در این روایت رابطه هدف-وسیله است. در این روایت، حزب هدف است و تاکتیک جبهه واحد کارگری وسیله‌ای در خدمت آن. روایت افراطی این درک از جبهه واحد کارگری را می‌توان نزد تروتسکی مشاهده کرد که سیاست جبهه واحد کارگری را در جایی که احزاب کمونیست بسیار ضعیف‌اند یا این که در میان طبقه نفوذ بلامنازعی دارند منتفی می‌داند. تروتسکی می‌گوید "سیاست جبهه واحد در کشورهایی که احزاب کمونیست بسیار ضعیف‌اند (بریتانیا یا بلژیک) یا آنکه کاملاً در طبقه کارگر مسلط‌اند (بلغارستان) نباید به کار گرفته شود." تردیدی نیست که در شرایط معینی امر تشکیل حزب برجسته می‌شود و از طریق جبهه واحد کارگری می‌توان در جهت دستیابی به این هدف و واقعی کردن پایه اجتماعی حزب گام برداشت. اما تحت هیچ شرایطی، مخصوصاً در شرایط امروز مبارزه کارگران کشور ما، نباید به خود جبهه واحد کارگری نگاه ابزاری و یک‌طرفه در پیوند با سازمان‌یابی حزبی داشت.

جبهه واحد کارگری یک تاکتیک عمومی یا مربوط به شرایط خاص

روایت نادرست دیگری از جبهه واحد کارگری این است که به بهانه تحلیل مشخص از شرایط مشخص، بر وضعیت خاصی که ایده جبهه واحد کارگری در آن شکل گرفته تاکید می‌کند و با کاربرد عمومی آن به مخالفت می‌ورزد.

این روایت، تاکتیک جبهه واحد کارگری را به خاطر عمل‌کرد آن در یک شرایط خاص در اوائل سال‌های 20 قرن بیستم، که خصلت "تدافعی" داشته، فقط و فقط برای همان لحظه و با همان مشخصات به رسمیت می‌شناسد.

بر طبق این روایت، کمینترن "سیاست جبهه واحد کارگری را در شرایط تهاجم سرمایه‌داری برای به عقب راندن جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، یعنی برای کشورهای مطرح کرد که در آن‌ها بخش سازمان‌یافته طبقه کارگر بین دو حزب، یک حزب انقلابی و یک حزب رفرمیست تقسیم شده بود. علاوه بر این، احزاب سوسیال دموکرات در مقایسه با احزاب کمونیست نوپا، روی توده وسیع‌تری از کارگران نفوذ داشتند. هم‌چنین چشم‌انداز یک اعتلای انقلابی و انقلاب سوسیالیستی در آینده‌ای نزدیک منتفی شده بود... این تاکتیک برای این شرایط مشخص و نه برای هر شرایطی صرف نظر از مشخصات آن طرح ریزی شده بود".

در نقد این روایت از جبهه واحد احتیاجی نیست به تجربه جنبش کارگری مراجعه کنیم تا نشان دهیم که این طرح فقط در شرایط "تهاجم سرمایه‌داری

برای عقب راندن جنبش کارگری" به کار نرفته، بلکه در دوره‌ها و لحظه‌های مختلف از توازن قوا می‌تواند به کار گرفته شود. وانگهی، این طرح صرفاً ناظر بر "کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته" نیست، بلکه می‌تواند برای جنبش کارگری کشورهای عقب مانده نیز صادق باشد. به علاوه، این طرح از وزن گرایش‌های سیاسی معینی در درون جنبش کارگری نیز استنتاج نشده است. اگر به جوهر و درون‌مایه اصلی این طرح، که همانا اتحاد گرایش‌های مختلف جنبش کارگری در برابر سرمایه و دولت حامی آن است مراجعه کنیم، اگر حتی به شرایط مشخص جنبش کارگری کشورمان با دقت نظر افکنیم به راحتی می‌توانیم انطباق این طرح را با این مرحله از مختصات و نیازهای جنبش کارگری را ملاحظه کنیم. اگر کسی چشمی برای دیدن و گوش‌ی برای شنیدن داشته باشد می‌تواند به آسانی دریابد که جنبش کارگری نه برای بهبود شرایط خود، بلکه برای جلوگیری از بدتر شدن موقعیت خود دارد مبارزه می‌کند. حتی اگر روایت بالا در پیوند با جبهه کارگری را صائب بدانیم، شرایط مشخص جنبش کارگری کشور ما یکی از مساعدترین و کلاسیک‌ترین شرایط برای تکوین جبهه واحد کارگری محسوب می‌شود. بنابراین برای پاسخ به این دیدگاه نیازی نیست تا از مختصات ساختاری جامعه ایران حرکت کرد، بلکه تصادفاً می‌توان از طریق پیش کشیدن مفروضات و داده‌های آن، ابطال این روایت را نشان داد.

وجه مشخصه شرایطی که جنبش کارگری در آن دست به مبارزه می‌زند کدام است؟ اولین وجه مشخصه این شرایط تعرض لجام گسیخته به سطح معیشت کارگران از طریق اجرای طرح تعدیل اقتصادی است. حمله در قلمرو قانونی به حقوق پایه‌ای کارگران دومین وجه مشخصه این وضعیت است که شرایط توازن منفی به ضرر کارگران را نهادی می‌کند. سومین وجه مشخصه جنبش کارگری فقدان تشکل‌های توده‌ای است که نقش موثری در تسهیل تهاجم رژیم اسلامی به هست و نیست کارگران ایفا می‌کند. چهارمین وجه مشخصه وضعیت حاضر، وجود نهادهای کارگری رژیم است که نه تنها مانع تکوین اراده مستقل کارگران محسوب می‌شود، بل که تاکنون نقش مخربی در عقب راندن جنبش کارگری ایفاء کرده است. آیا یکی از همین شرایط ضرورت هم‌کاری همه و مطلقاً همه کارگران را در برابر این تهاجم لجام گسیخته مورد تاکید قرار نمی‌دهد؟

جبهه واحد کارگری مکانی برای سازش طبقاتی

روایت انحرافی دیگری که از جبهه واحد کارگری وجود دارد این است که آن را عرصه نه اتحاد گرایش‌های مختلف جنبش کارگری در مقابل بورژوازی، بلکه سازش گرایش کمونیستی با گرایش‌های خرده بورژوازی و بورژوازی می‌فهمد. حتی بدتر از آن، این طرح را دعوت گرایش‌های بورژوایی برای سازمان‌دهی نفوذشان بر توده طبقه در اعماق تلقی می‌کند. این روایت جبهه واحد کارگری را "نشان‌دهنده انحطاط کامل پوپولیسم در دست شستن از سازمان‌دهی

مستقل پرولتاریا" می‌داند. تبلیغ این ایده را "روی آوری" خرده بورژوازی، که اگر تا دیروز نمی‌خواست با طرح شعارها و اهداف مستقل طبقه کارگر در میان توده‌های خلق "شکاف" بیندازد، امروز از مارکسیسم ادعائی خود حتی در پراتیک میان توده‌های طبقه کارگر نیز دست می‌شویید تا راه متحدین همیشگی‌اش، یعنی سازمان‌ها و احزاب آشکارا بورژوایی و خرده بورژوایی را به میان طبقه کارگر هموار سازد."

در این روایت از جبهه واحد کارگری، اتحاد گرایش‌های کارگری به معنای ادغام گرایش‌های فهمیده می‌شود. در این روایت تحت هیچ شرایطی نمی‌توان با حفظ هویت خود با گرایش‌های دیگر بر سر موضوع یا موضوعاتی اتحاد عمل مبارزاتی داشت. در این روایت مرزهای هویت یک گرایش با گرایش دیگر به طور کامل و مطلق است و نقطه تماسی در هیچ عرصه‌ای بین دو گرایش کارگری وجود ندارد. در این روایت ایدئولوژی نقطه عزیمت و در عین حال نهایت رابطه با طبقه است و توده طبقه می‌تواند تنها برمدار آن سازمان‌دهی گردد. در این روایت فرقه‌گرایی به معنای تقدم منافع فرقه بر منافع طبقه نیست، بلکه در این است که "در پراتیک توده‌های کاملاً از ایدئولوژی دست می‌شویید." البته تصویری که مدافعان این روایت از طبقه دارند صخره یک پارچه‌ای است که هیچ تخلخل و شکافی در میان آن وجود ندارد. طبقه کارگر از شکاف‌های رشته‌ای، ملی، جنسی و غیره رنج نمی‌برد بلکه یک مفهوم کلی است که کاملاً بی‌تعیین

است. آسیب و خساراتی که این نوع دیدگاه‌ها و روایت‌ها تا کنون بر پیکر جنبش کارگری وارد کرده است با هیچ تمهید و چاره‌جویی نمی‌توان جبران کرد.

جبهه واحد کارگری ظرف تعرض به سرمایه

روایتی دیگری از جبهه کارگری وجود دارد که برخلاف گرایش‌های بالا با آن مخالف نیست، بلکه برعکس آن را تبلیغ می‌کند. این گرایش اما وظیفه‌ای را به آن محول می‌کند که به توازن قوای دیگری تعلق دارد.

ضرورت سازمان‌دهی جبهه واحد کارگری

ایده جبهه واحد کارگری تدبیری است علیه فرقه‌گرایی در درون جنبش کارگری. این طرح می‌تواند به سهم خود در خدمت سازمان‌یابی طبقه قرار گیرد و در حل یکی از ضعف‌های بزرگ پیکار طبقاتی در ایران کمک کند. این طرح معادل تشکل توده‌ای طبقه نیست، اما می‌تواند در خدمت آن قرار گیرد.

ایده جبهه واحد کارگری تنها ایده‌ای مطلوب نیست، بلکه علاوه بر آن ایده‌ای است که در محدوده امکانات جنبش کارگری ممکن است و می‌توان با تمهیداتی آن را از عرصه طرح به قلمرو عمل در آورد. امکانات جنبش کارگری کدامند که می‌توانند این طرح را از قوه به فعل در آورند؟ نگاهی به شرایط

عینی جنبش کارگری نشان می‌دهد که ما با نهادهایی مواجه‌ایم که می‌توان آن‌ها را تشکل‌های "سازمان‌ده" یا نهادهایی که از حق تشکل دفاع می‌کنند نام گذاری کرد. این نهادها از بهترین ابزار و مصالح برخوردارند و می‌توانند در شکل‌دهی جبهه واحد کارگری نقش ایفا کنند. اتحاد و هم‌کاری این نهادها فقط به نفع کل جنبش کارگری نیست، بل که علاوه بر آن می‌تواند در خدمت تقویت هر یک از این نهادها به طور جداگانه نیز قرار گیرد.

جبهه واحد کارگری در شرایط کنونی می‌تواند از طریق هم‌گرایی، هم‌کاری و اتحاد عمل سازمان‌گران، فعالان و مدافعان تشکل مستقل کارگری شکل بگیرد. این اتحاد بین کارگران آگاه و کسانی که دل در گرو به میدان آمدن جنبش کارگری دارند می‌تواند حلقه مقدم سازمان‌یابی سراسری کارگران در ایران محسوب شود. این اتحاد بین عاملان مشخص، که در جنبش کارگری ایران دارای سیما و گرایش معینی هستند، می‌تواند در خدمت اهداف متعددی قرار گیرد.

اما مبنای اتحاد گرایش‌ها چه می‌تواند باشد؟ به نظر می‌رسد گرایش‌ها مختلف جنبش کارگری بتواند پیرامون مسایل متعددی با هم هم‌کاری کنند. یک نگاه عینی به جنبش کارگری نشان می‌دهد دفاع از تشکل مستقل و سراسری کارگری می‌تواند مبنای حداقل و کف هم‌کاری بین این نهادها قرار گیرد، اما نوع تشکل نمی‌تواند پایه اتحاد این گرایش‌ها باشد؛ چرا که روش و منش

دموکراتیک ایجاب می‌کند یک ایده و طرح معینی از سازمان‌یابی کارگران را بر گرایش‌ات دیگر تحمیل نکنیم و بگذاریم در این حوزه تعدد نظر وجود داشته باشد. سقف هم‌کاری بین گرایش‌ات در این مرحله از رشد جنبش می‌تواند مبارزه علیه تعدیل اقتصادی و مرزبندی با نهادهای کارگری دولتی نظیر خانه کارگر، شوراهای اسلامی و انجمن اسلامی باشد. در پیوند با این مساله، برای شروع کار می‌توان بر حداقل اشتراکات تکیه نمود و در طی راه آن را گسترش داد. البته بدیهی است این موضوعی است که باید اراده خود این نهادها آن را تعیین کند و تحت هیچ شرایطی قواعد کار دموکراتیک نیز زیر گرفته نشود. قیّم‌مآبی، اتوریته‌گرایی و رئیس‌بازی، آفت‌های خطرناکی هستند که این نیاز جنبش کارگری را می‌توانند در نطفه خفه سازند و شرایط مساعد اتحاد گرایش‌ات را بسوزانند. مثلا در کمیته پیگیری هم مدافعان شورا وجود دارند و هم مدافعان اتحادیه؛ اما کمیته هماهنگی به تشکل ضدسرمایه‌داری، یا اتحاد کمیته‌های کارگری به کمیته کارخانه اعتقاد دارند. تحمیل تشکل ویژه هر یک از این نهادها به دیگری یا قراردادن آن به عنوان شرط هم‌کاری، یک روش و منش غیر دموکراتیک است و به ضرر جنبش کارگری تمام می‌شود. بنابراین همه این نهادها می‌توانند پیرامون خواست تشکل مستقل کارگری به راحتی با هم هم‌کاری کنند. و صد البته هر نهادی می‌تواند روایت ویژه خود را از آن تبلیغ کند. من در این جا از درستی و اصولی بودن نوع معینی از تشکل حرف

نزدم و از برخورد ارزشی به یک نهاد خاص اجتناب کردم، چرا که در باره شرایط اتحاد و هم‌کاری دارم صحبت می‌کنم. این مساله بحثی جداست که باید در جایگاه خود به آن پرداخت.

هم اکنون در جنبش کارگری نهادهایی نظیر کمیته هماهنگی، کمیته پی-گیری، سندیکای اتوبوس رانی، اتحاد کمیته‌های کارگری، اتحاد بی‌کاران ... شکل گرفته است. آیا هم‌کاری بین این نهادها نافی فلسفه وجودی هر یک از آنهاست؟ آیا کمیته هماهنگی که طرفدار یک تشکل ضد سرمایه‌داری است یا اتحاد سراسری بی‌کاران که خواهان سازمان‌دهی بی‌کاران است به خاطر هم-کاری در جبهه واحد کارگری باید هدف مورد نظر خود را تحت‌الشعاع آن قرار دهند. پاسخ این سئوالات قطعاً منفی است. کمیته هماهنگی یا پی‌گیری در عین حال که هدف‌های خاص خود را می‌توانند تعقیب کنند به طور موازی و هم‌زمان می‌توانند با تشکل‌های مدافع دیگر جنبش کارگری در سطح و پایه‌ای دیگر هم‌کاری کنند.

این دو سطح از فعالیت هیچ تناقضی با هم ندارند و در راستای هم قرار دارند. تصادفاً به درجه‌ای که هر یک از این سطوح فعالیت مضمونی و واقعی شود امر پیشروی در سطح دیگر را آسان‌تر می‌سازد. مثلاً اتحاد گرایش‌ها موجود اگر بتواند رژیم اسلامی را در حد معینی به عقب نشینی وادارد و حق تشکل تا حدی به رژیم تحمیل شود، هواداران تشکل ضد سرمایه‌داری بهتر می‌توانند به

اهداف خود دست یابند. ضرورت اتحاد بین بخش‌های مختلف جنبش کارگری صرفاً از عقلانیت و عقل سلیم بر نمی‌خیزد، بلکه علاوه بر آن منطق زندگی عملی نیز آن را ایجاب می‌کند. تنها فرقه‌گرایان مادرزاد هستند که به این ضرورت پاسخ منفی می‌دهند و فرقه‌گرایی را به اشکال جدید بازتولید می‌کنند. متأسفانه اکنون ما شاهد رشد و گسترش نه واقعی بلکه مصنوعی اختلاف بین فعالان جنبش کارگری هستیم. این اختلاف که یک طرف آن را آقای حکیمی و طرف‌داران نظر او، و سوی دیگر را اتحاد سوسیالیستی تشکیل می‌دهد دارد ابعادی پیدا می‌کند که ضرر آن می‌تواند متوجه جنبش کارگری گردد. جدا از این که در مضمون اختلاف حق با کدام یک از طرفین منازعه باشد، این گونه روش‌ها هیچ کمکی به روشن‌تر شدن اختلافات نمی‌کند. موضوع اختلاف می‌تواند به سادگی در یک بحث منطقی و خونسردانه و با روحیه تفاهم حل شود یا باقی بماند. اما این سطح از اختلاف هیچ تطابقی با این روش‌ها و شیوه‌های بحث ندارد و می‌تواند ابعاد آن را غیر قابل کنترل و کاملاً به ضرر هر دو طرف منازعه بکشانند. من به همراه همه مدافعان و دلسوزان جنبش کارگری مخصوصاً در شرایط حساس کنونی از دو طرف منازعه انتظار داریم که به منافع کل جنبش بیاندیشند و فضای بحث به سمت عقلانیت بیش‌تر سوق یابد. هم اکنون جنبش کارگری کشور ما دارد از یک گردنه سربالائی عبور می‌کند. این امکان وجود دارد جنبش کارگری با موفقیت مساله سازمان‌یابی توده‌ای

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

کارگران را پشت سر گذارد و بر عکس آن این احتمال هم وجود دارد که در این هدف شکست بخورد. از ایده اتحاد گرایش‌های مختلف کارگری باید تصور روشنی داشته باشیم. این ایده حتی اگر بی‌هیچ مانعی هم شکل بگیرد هنوز یک دنیا کار برای سازمان‌یابی کارگران باقی می‌ماند که باید در باره مراحل و لحظه‌های مهم آن فکر کرد و با عقل جمعی برای حل آن معضلات به اندیشه نشست. مثلاً رابطه اتحاد گرایش‌ها با تشکل توده‌ای چگونه تنظیم می‌شود؟ رابطه بین این تشکل‌های توده‌ای چه می‌شود؟ وظیفه چپ‌ها کدام است...

یکی از عواملی که می‌تواند در پیروزی کارگران نقش معینی ایفا کند احساس مسئولیت، درایت و فداکاری همین فعالان و تشکل‌های موجود مدافع کارگران است. نگذاریم فرقه‌گرایی یک بار دیگر ما را در دست‌یابی به اهدافمان با شکست مواجه سازد.

جنبش کارگری و چشم‌انداز سازمان‌یابی آن

امسال اول مه در شرایطی نزدیک می‌شود که موجی از انقلاب‌ها و خیزش‌های سیاسی کشورهای عربی و شمال آفریقا را در نوردیده است. این برآمد و خیزش‌های سیاسی در حلقه ضعیف نظام جهانی سرمایه رخ داده و تا حدی معینی نتیجه بحران اقتصادی بی‌سابقه‌ی آن به شمار می‌رود. عوارض این بحران اقتصادی در ترکیب با بحران مدل دولت‌های ناسیونالیسم ناصری و بحران مشروعیت استبداد سیاسی حاکم بر این کشورها ظرفیت انفجاری بالایی را سبب شده است. خطاست هر آینه اگر این بحران‌ها را به این منطقه محدود کرد و خصلت فراگیر آن را در سایر کشورها نادیده انگاشت. در کشورهای دیگر این بحران ویژگی‌های دیگری دارد که به طور مشخص اثرات مخرب عملکرد نئولیبرالیسم را نشان می‌دهد و در کشورهایی نظیر یونان، پرتغال، ایرلند، فرانسه و انگلیس ... نتایج فاجعه بار آن خود را به شکل خانه خرابی،

ورشکستگی، حذف امکانات رفاهی... بروز داده است؛ و خود رژیم انباشت نئولیبرالی که در بستر جهانی سازی سرمایه داری اتخاذ شده است نابهنگامی سرمایه داری را در حل مصایب بشری بیش از هر زمان دیگر جلوه گر ساخته است، و نیاز سوزان بشریت به سوسیالیسم را مورد تاکید و دارای فعلیت می سازد.

در کشور ما مختصات عمومی سیاسی جامعه، تا حد معینی به روندهای جاری در کشورهای عربی شباهت دارد. معهذا در این نوشته من به طور اجمالی به سیاست رژیم در قبال جنبش کارگری می پردازم تا خودویژگی هایی سیاسی جامعه ما روشن تر شود و تمایزات آن برجسته گردد.

یکی از محورهای ثابت و چند ساله سیاست رژیم در قبال جنبش کارگری ایراد ضربه بر سازمان گران جنبش کارگری بوده است. رژیم اسلامی به خوبی شرایط عمومی جامعه ما را درک می کند و زمینه های تکوین تشکل های توده ای را به ویژه از سال 83 رصد می کند. از این رو تلاش می کند که تجربه سازمان یابی کارگران شرکت واحد یا هفت تپه عمومی نشود و به بخش های دیگر طبقه کارگر تسری پیدا نکند. جمهوری اسلامی نظیر تمام رژیم های سرکوب گر به نقش سازمان گران و تاثیرات فعالیت آن ها در پاگیری تشکل های توده ای به عنوان حلقه ضروری سازمان یابی آگاهی دارد. بنابراین دستگیری آنان، بریدن زبان، احکام سنگین زندان و وثیقه های بالا و ... را در دستور که خود قرار داده است. سیاست سرکوب البته پدیده تازه ای به شمار نمی رود اما این امر نباید به

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

بی‌توجهی ما در تعیین بخشیدن به ویژگی‌های سیاست سرکوب در پیوند با لایه-ی معینی از طبقه کارگر در لحظه‌های معین سیاسی منتهی گردد. چرا که بی‌توجهی به این امر می‌تواند مثلاً به فقدان الزامات حفظ سازمان‌گران و تداوم علنی کاری بدون ملاحظه ادامه کاری منجر شود. تداوم فعالیت سازمان‌گرانی که در این مرحله از سازمان‌یابی تشکلهای توده‌ای حفظ آن‌ها برای جنبش کارگری از نان شب واجب‌تر است.

محور دومی که باید در سیاستهای رژیم مورد ملاحظه قرار گیرد تدارک برای تغییر قانون کار است. به تجربه می‌دانیم به درجه‌ای که شرایط عمومی جنبش کارگری نامساعدتر می‌شود، مبارزه کارگران از تاثیرگذاری کمتری برخوردار می‌شود. به عنوان نمونه با وجود ارتش وسیع بی‌کاران مبارزه علیه اخراج همان تاثیری را بر جای نمی‌گذارد که کمیت بی‌کاران در بین افراد آماده به کار نازل است. همین منطبق است که رژیم اسلامی را وا می‌دارد تا شرایط مبارزه برای کارگران را نامساعدتر سازد، و زمینه‌های تکوین بسیج آن را خاموش سازد.

سرکوب کارگران سازمان‌ده البته تنها مولفه‌ی سیاست رژیم اسلامی علیه جنبش کارگری نیست، بل که علاوه بر آن ما با خیز برداشتن رژیم برای حذف موادی از قانون کار هستیم که شرایط عمومی طبقه کارگر را بیش از پیش وخامت‌بار می‌سازد. در این محور همان طور که معاون سابق سرمایه انسانی و توسعه اشتغال وزارت کار گفته است: "اصلاح قانون کار ... از جهت تعمیق سه‌جانبه‌گرایی بین دولت، نیروی کار و کارفرمایان و برای حمایت از

بهبود فضای کسب و کار صورت گیرد". او در ادامه سخنان خود، مراد از "بهبود فضای کسب و کار" را کمی مشخص تر می‌سازد و می‌گوید: "یک محور این اصلاحیه توجه بیشتر به موضوع بهره‌وری و رابطه بهره‌وری با مزد است". اما قرار است در پیوند با مزد چه تغییر مشخصی رخ دهد. از حرف‌های او هنوز نمی‌توان این تغییر را با شفافیت صورت‌بندی کرد. عبدالرضا شیخ‌الاسلامی وزیر کار بعدها درون‌مایه آن را بیش‌تر روشن می‌کند و می‌گوید: "با تغییر نظام روزمزد به کارمزد، نظام فروش وقت جای خود را به نظام فروش کالا می‌دهد. افراد در ساعت کار مشخص حق‌الزحمه دریافت نمی‌کنند، بلکه براساس کاری که انجام می‌دهند مزد دریافت خواهند کرد". با قرائت سخنان وزیر کار ما درمی‌یابیم که قرار است نظام دستمزد از روزمزد به کارمزد تغییر کند.

پرسیدنی‌ست این سیاست رژیم بر جنبش کارگری چه تاثیری برجای می‌گذارد؟ کمترین عارضه این سیاست این است که بین بخش‌های درون طبقه شکاف ایجاد می‌کند و منافع گروهی و بخشی کارگران را فعال می‌سازد و بر منافع عمومی آن‌ها ضربه وارد می‌کند. به سخن دیگر، روند تفرقه هم اکنون موجود طبقه را هر دم افزایش می‌دهد و پراکندگی بین آن‌ها را نهادی می‌سازد. در سنت سوسیالیستی مطالبه‌گانه-مزدی بر کار-مزدی عموماً غلبه داشته است. اولی بر مبنای زمان کار و دومی بر بنیان میزان فراورده تعیین می‌شود و در پیوند با آن مزد پرداخت می‌گردد. در اولی منفعت کارگران نهفته است و در دومی میزان محصول و کالا برای سرمایه‌هم‌چون شاخص در نظر گرفته می‌-

شود. عملی شدن همین طرح کارگران جوان را در برابر کارگران مسن، کارگران زن را در برابر کارگران مرد قرار می‌دهد.

محور سوم و مهم‌تر سیاست رژیم در قبال جنبش کارگری طرح خانمان‌سوز هدفمند کردن یارانه‌هاست که تأثیرات آن به مراتب بر سطح زندگی کارگران فراتر می‌رود و دامن بخش‌های دیگری از جامعه را در بر می‌گیرد. حذف یارانه‌ها در شرایطی صورت می‌گیرد که دست‌مزد رشد ناچیزی دارد. و نرخ تورم سرسام‌آور بالا می‌رود و قدرت خرید لایه‌های زحمت‌کش جامعه به‌من‌وار سقوط می‌کند. در باره ماهیت این طرح و اثرات مخرب آن به وفور گفته و نوشته شده است و در این جا نیازی به توضیح بیش‌تر مساله وجود ندارد.

از توضیح سیاست رژیم در قبال جنبش کارگری که بگذریم شرایط عمومی جنبش کاری در قبال آن چه چیزی را منعکس می‌سازد. نگاهی به 3 محور مختصات جنبش کارگری یک تصویر عمومی را به ما نشان می‌دهد:

الف- جنبش کارگری در محور مطالبات، کماکان در شرایط تدافعی به پیکار خود ادامه می‌دهد، بیش از 140 حرکت کارگری سال قبل پیرامون پرداخت به موقع دست‌مزد رخ داده است و خواست افزایش دست‌مزد رقم بسیار نازلی از حرکات را به خود اختصاص داده بود. صورت‌بندی این محور از مختصات عمومی جنبش کارگری نشان می‌دهد که آن‌ها اساساً برای بهبود شرایط خود نمی‌جنگند، بلکه کماکان برای بدتر نشدن وضعیت خود مبارزه می‌کنند.

ب- در محور اشکال مبارزه جنبش کارگری، موقعیت عمومی جنبش امیدوارکننده‌تر است و تنوع اشکال مبارزه درجه‌ی معینی از تجربه و ظرفیت درونی آن را منعکس می‌کند. در این محور مبارزه قانونی در پیوند با مبارزه فراقانونی، مبارزه در سطح واحد اقتصادی با مبارزه در سطح فراتر از آن گره می‌خورد و ترکیب و تاثیر بالاتری را نشان می‌دهد.

ج- به نظر می‌رسد جنبش کارگری در محور سازمان‌یابی به کندی پیش می‌رود و ضرب‌آهنگ آن با نیازهای پیکار طبقاتی در دوران سازمان‌یابی توده‌ای متناسب نیست که از سال 83 آغاز شده بود. در این دوران سازمان‌یابی توده‌ای نه همچون طرحی روی کاغذ، بل که به مثابه‌ی پروژه‌ای عملی، نیروی موثری را وارد میدان نبرد نمی‌کند و توازن منفی را به نفع خود بر هم نمی‌زند. در این باره دلایل معینی وجود دارد که جنبش کارگری باید از آن‌ها تصور روشنی داشته باشد و الزامات تغییر برخی از آن‌ها را فراهم سازد.

به طور کلی دو استراتژی برای سازمان‌یابی سراسری در جنبش کارگری پیش- نهاد شده است. استراتژی نخست بر این باور است که سازمان‌یابی توده‌ای از واحد تولیدی شروع و از طریق تکامل آن به سطح منطقه‌ای و بالاخره از تجمع آن‌ها در سطح کشور سازمان‌یابی سراسری تحقق می‌یابد؛ بنابراین نقطه شروع باید در واحد اقتصادی متمرکز شود. استراتژی دوم بر این اعتقاد بود که می- بایست از طریق ابتکار عمل فعالان کارگری، نهادهایی در سطح کلان شکل بگیرد و از این طریق، تشکل‌های غیررسمی و منعطف موجود را متحد کند یا به

شکل‌گیری تشکل در سطح واحدهای جداگانه یاری رساند و به تجمع خود گوشت و پوست ببخشد. این هر دو استراتژی به بار نشستند و تشکلهایی در راستای هر یک ایجاد شدند. به عنوان نمونه شکل‌گیری سندیکای واحد و هفت تپه موید استراتژی نخست به شمار می‌روند و شکل‌گیری کمیته‌های پیگیری و کمیته هماهنگی و ... استراتژی دوم را مورد تصدیق قرار می‌دهند. معینا هیچ کدام از این دو استراتژی تاکنون به طور کامل و در مقیاس بزرگ نتوانسته‌اند ملزومات تحقق خود را که همانا سازمان‌یابی در مقیاس سراسری است فراهم سازند.

تردیدی نیست که در تقابل قرار دادن این دو استراتژی در برابر هم خطای مهلکی برای جنبش کارگری محسوب می‌شود و جز بی‌توجهی به کار سترگ سازمان‌یابی و شرایط دشوار آن در ایران معنایی دیگری در بر ندارد. از این روست که برای فایق آمدن بر کاستی بزرگ جنبش کارگری و در تداوم خط مشی‌های کنونی، برخی کماکان بر نهادسازی واقعی به عنوان نمونه بر سازمان-دهی بی‌کاران تاکید دارند؛ و برخی نیز بر اتحاد عمل و هم‌پشتی تشکلهای هم‌اکنون موجود و هم‌کاری بین آنها می‌کوبند. سازمان‌دهی شورای هم‌کاری تشکلهای کارگری، یک اقدام درخشان برای جنبش کارگری و پاسخ مناسبی بود به ضرورت حیاتی اتحاد عمل بخش‌های مختلف جنبش کارگری. بازگشت به دوره قبل و تاکید بر سازمان‌دهی حزبی در تقابل با سازمان‌دهی توده‌ای، یا برجسته کردن یک نوع از تشکل و نفی تشکلهای دیگر کارگری سم مهلکی

است که صرفاً به جبهه دشمن یاری نمی‌رساند، بل که بیماری فرقه‌گرایی لاعلاجی را نشان می‌دهد که از عدم موفقیت‌ها و شکست‌ها درسی برای بازسازی نمی‌گیرد. هر یک از این تشکلهای بخشی از اردوی کار را متشکل می‌کند و به سهم خود به نیروی جنبش کارگری سوخت می‌رساند. معهذاً آرمانی کردن یک شکل از تشکل و بدتر از آن نفی تشکلهای دیگر طبقه قبل از هر چیز شرایط بقای آن تشکل را تضعیف می‌کند. این سخن نباید به معنای نفی مبارزه پیرامون سیاست‌های راهنما در هر یک از تشکلهای تلقی شود و یا به بهانه‌ی نیاز مبرم سازمان‌یابی، مشی سازش طبقاتی پیشه گردد. هر یک از این مولفه‌ها باید در جایگاه خود قرار گیرد.

در دوره پیشارو وظیفه بزرگی که فعالان چپ و کارگری با آن روبه‌رو اند این نیست که بر امر ضرورت سازمان‌یابی به طور عام تاکید کنند، بل که این است که در شرایط مشخص کشور نشان دهند که چگونه و از چه راهی می‌توان به این هدف دست یافت؟ در این باره ما نیاز به گفتگوی هرچه بیش‌تر بین فعالان چپ و کارگری داریم و از درون این دیالوگ، تجربه جنبش کارگری کشورهای دیگر و منطق سازمان‌یابی به طور عام، با تجربه و امکانات نیروهای مشخص جنبش کارگری ایران در یک دادستد فکری و عملی تلفیق شود. در این مبادله فکری و انتقال تجربه عملی و مشخص، باید راه‌ها و نیروهای مشخصی در جنبش کارگری شناسایی شوند که از شرایط مساعدتری برای تحقق این هدف برخوردارند. پرسش مرکزی این است که سازمان‌یابی کارگری کجا می‌تواند آغاز

شود و چگونه می‌تواند پیش برود. آیا این هدف از طریق اتکا به اهرم‌های قانونی به دست می‌آید یا با توجه به مختصات رژیم اسلامی عمدتاً از طریق اهرم‌های فراقانونی؟ آیا بخش‌های مختلف طبقه از منطق سازمان‌یابی واحدی تبعیت می‌کنند یا از طریق تنوع در امر سازمان‌یابی به هدف خود دست می‌یابند. به سخن دیگر، این هدف الزاماً از طریق تجمع در محل کار دست‌یافتنی است یا بخش‌هایی (کدام بخش‌ها؟) از طبقه اساساً در محل زیست‌شان متشکل می‌شوند؟ آیا سازمان‌یابی بخش‌های کلیدی در ابتدا متحقق می‌شود یا باید بشود، یا این که ما به حرکت هم‌زمان بخش‌های مختلف نیاز داریم که از یک‌دیگر حمایت کنند؟ آیا امر سازمان‌یابی بخش‌های مختلف طبقه بر بستر خواست‌های بی‌واسطه آنان متحقق می‌شود یا مقدمتاً باید برای حق تشکل و برپایی آن مبارزه کند و از طریق آن به خواست‌های بی‌واسطه خود دست یابد؟ (1) تردیدی نیست که شرایط سرکوب بر امر سازمان‌یابی تاثیرات معینی بر جای می‌گذارد، و اشکالی از سازمان‌یابی را اگر نگوئیم ناممکن، سخت دشوار می‌سازد. با توجه به اثرات زیان‌بار سرکوب مخصوصاً در دوره تکوین تشکل - ما در در مرحله استقرار و تثبیت تشکل قرار نداریم - حفظ کادرهای سازمان‌گر جنبش کارگری امری است حیاتی؛ و عقب‌نشینی و پیشروی‌های معینی را متناسب با شرایط سیاسی بر فعالان کارگری تحمیل می‌کند. مشکل جنبش کارگری ما را البته نباید صرفاً در عامل سرکوب جستجو کرد. شکاف‌های معینی در ساختار خود طبقه وجود دارد که به آسانی نمی‌توان بر آن‌ها چیره شد، حتی اگر عامل فرقه -

گرایی و اثرات مخرب آن را در پراکندن همین فعالان موجود از تحلیل خود حذف کنیم. اما این سرنوشت محتوم جنبش کارگری ما نیست که نتواند بر این دشواری‌ها فایق آید؛ و در تجربه مشاهده کرده‌ایم که سندیکای شرکت واحد یا هفت تپه در دل این همین شرایط پا گرفته‌اند و نشان داده‌اند که می‌توان و باید بر این معضل فایق آمد.

یادداشت:

1- رفیق شالگونی بر این باور است که مبارزه حول تعیین دست‌مزد بی معنا است:

او می‌گوید حقیقت این است که تعیین حداقل دست‌مزد در جمهوری اسلامی به زندگی واقعی کارگران ربطی ندارد و وظیفه اصلی آن مشروعیت بخشیدن به نهادهای کارگری رژیم و مهم‌تر از آن، نگرهبانی از پوشش "مستضعف پناهی" جمهوری اسلامی است، یعنی تقریباً چیزی شبیه مراسم‌های دوره‌ای انتخابات که وظیفه اصلی شان نگرهبانی از پوشش جمهوریت است برای حفظ سلطنت مطلقه‌ای که ولایت فقیه نام دارد.

و نتیجه می‌گیرد که مقدمتا باید برای برپایی تشکل کارگری مبارزه کرد تا خود مبارزه برای دست‌مزد به یک امر با معنا تبدیل شود. او در این باره می‌گوید:

با توجه به نبود شرایط لازم برای تعیین با معنای حداقل دست‌مزد در جمهوری اسلامی، جدی گرفتن مراسم‌های سالانه رژیم در این مورد، عملاً جز توهم پراکنی و گرم کردن تبلیغات رژیم معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد. وظیفه ما این است که این مراسم‌های سالانه را با تمام نیرو افشاء کنیم و نشان بدهیم که این بحث‌ها نه تنها ربطی به زندگی واقعی کارگران ندارند، بلکه فقط برای مشروعیت بخشیدن به نهادهای کارگری رژیم که ماهیت کاملاً ضدکارگری دارند، برگزار می‌شوند. مهم‌ترین و حیاتی‌ترین وظیفه ما برای مقابله با سیاست ضدکارگری جمهوری اسلامی، متمرکز شدن روی مبارزه برای ایجاد تشکل‌های

مستقل کارگری است. کارگران بدون نیرومند شدن نمی‌توانند به فلاکت عمومی کنونی پایان بدهند. و نیرومند شدن فقط با مبارزه برای ایجاد تشکل-های مستقل آغاز می‌گردد و نه با چیزی دیگر.

"تعیین حداقل دست‌مزد در جمهوری اسلامی بی‌معناست". محمدرضا شالگونی

حزب توده در نقد این نظر او بدون این که به صاحب این نظر اشاره کند می‌گوید:

متأسفانه هم اکنون بین کسانی که با دیدگاه‌های "چپ" در این باره به اظهار نظر می‌پردازند چنین تفکری وجود دارد. خوشبختانه این تفکر انحرافی که همان خاک پاشیدن به چشم کارگران و زحمت‌کشان است، تفکری نیست که دست بالا را بین کارگران داشته باشد؛ اکثر نیروهای کارگری و حامیان آن‌ها با درک ضرورت‌ها، و با موضع‌گیری‌های آگاهانه، رژیم را در این زمینه به چالش گرفته‌اند. اطلاعیه اخیر شش سندیکای کارگری در ایران در رابطه با تعیین حداقل دست‌مزدها، رشد آگاهی جنبش کارگری را در مقایسه با ذهنی‌گرایی و تفکر انحرافی به خوبی نشان می‌دهد. بر اساس این تفکر انحرافی "تعیین حداقل دست‌مزد در جمهوری اسلامی بی‌معناست"، و دلیل آن هم این است که، چون تشکل‌های مستقل کارگری وجود ندارند بنابراین "ضمانتی برای حداقل دست‌مزد وجود ندارد و همه چیز به لطف و کرم دولت و سرمایه‌داران بستگی دارد". این تفکر به دیگر دلایل و زمینه‌ها، از جمله به عدم وجود

”بازرسی مستقل کارگری“ و ”آزادی اطلاعات“، و وجود ”بازار سیاه وسیع نیروی کار“، اشاره می کند و معتقد است که، به جای مبارزه برای خواسته‌های کارگری بی همچون تعیین حداقل دست‌مزدها، تلاش همگانی باید بر ایجاد تشکل‌های کارگری متمرکز گردد. اگر به چنین تفکری باور داشته باشیم، به این نتیجه باید برسیم که، مبارزه کارگران برای دست‌مزدهای معوقه، اخراج‌های بی رویه، ایمنی کار، قراردادهای موقت و جز این‌ها، همه و همه غلط و بهبوده است و کارگران قبل از همه این‌ها باید تشکل مستقل کارگری ایجاد کنند و از طریق آن به طرح خواسته‌های خویش اقدام کنند. این تفکر غلط در اساس با مبارزه کارگری بیگانه است؛ کارگران و زحمتکشان از راه و در جریان مبارزه برای دست‌یابی به خواسته‌های خود به ضرورت عملی تشکل و سازماندهی پی می برند.

”تلاش به منظور عملی کردن خواسته‌های کارگران، و ضرورت در پیش گرفتن شیوه‌های مبارزاتی واقعیت‌گرا“ نامه مردم شماره 862.

ر. شالگونی پیکار حول خواسته‌های بی‌واسطه نظیر تعیین حداقل دست‌مزد را به بعد از برپایی تشکل احاله داده و صورت‌بندی نامناسبی از مساله به دست می‌دهد، و به زمینه‌پاگیری تشکل بر متن مبارزه حول خواسته‌های بی‌واسطه بی توجه می‌ماند. حزب توده بر بستر این صورت‌بندی نامناسب راه دست‌یابی به تشکل را صرفاً از طریق مبارزه برای خواسته‌های بی‌واسطه امکان‌پذیر می‌داند و این مسیر را مطلق می‌کند و چشم بر راه‌ها و امکانات دیگر برای برپایی تشکل

فرو می‌بندد. آیا شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری در 1321 حول خواست‌های بی‌واسطه تکوین یافته بود یا از طریق ابتکار عمل مدافعان جنبش کارگری وقت پی‌ریزی شده بود؟

ضرورت گفتگو و پیوند بین فعالان چپ و فعالان کارگری

جنبش کارگری کشور ما از نقصان‌ها و حفره‌های متعددی رنج می‌برد. شکاف بین بخش‌های مختلف صنعت، خدمات و کشاورزی؛ شکاف بین واحدهای اقتصادی بزرگ با کوچک؛ شکاف میان کارگران مشمول قانون کار با کسانی که از دایره شمول آن خارج اند؛ شکاف افقی بین واحدهای اقتصادی یعنی عدم پیوند رشته‌های مختلف در سراسر کشور، و شکاف عمودی در هر شاخه معین یعنی عدم مفصل‌بندی واحدهای یک شاخه تولیدی و ... به سهم خود از جمله عواملی هستند که مانع تکوین اراده‌ی متحد طبقه کارگر در کشور ما به شمار می‌روند. شناسایی شرایط عینی این بخش‌ها، امکانات واقعی پیوند بین آن‌ها، و ارائه طرح‌های مشخص برای مفصل‌بندی این شاخه‌ها ... از وظایف تخطئی ناپذیر نیروهای مدافع کارگران است. در این میان توصیف وضعیت عینی کارگران،

وظیفه‌ای است تعطیل‌ناپذیر و ضروری؛ چرا که بدون برخورداری از تصویری روشن از موضوع فعالیت نمی‌توان گامی موثری به جلو برداشت و منشا اثری بود. اما بیتوته کردن در این چارچوب و فراتر رفتن از توصیف وضع موجود، صرفاً احساس دلسوزی به محرومان را نشان می‌دهد تا احساس مسئولیتی در خور نام یک فعال چپ. از این رو در نوشته‌های فعالان چپ بی‌حقوقی کارگران و سیاست ضد کارگری رژیم اسلامی به خوبی مورد افشاگری قرار می‌گیرد، اما آن چه که غیبت آن در فعالیت چپ به نحو دردآوری مشهود است همانا فقدان طرح‌ها و راه‌های مشخص مبتنی بر واقعیت عینی جنبش کارگری ماست که امکانات، و اقدام‌های عملی "سازمان‌یابی" را نشان دهد و مسیر آن را روشن سازد. من در این نوشته قصد ندارم به این مسایل بپردازم و طرح‌هایی برای برون رفت از این وضعیت ارائه کنم، امری که از توان من خارج است (1) بل که به می‌خواهم به کوتاهی به یک ضرورت اشاره کنم که از نظر من حلقه‌ای است که اگر به طور گسترده تکمیل شود، می‌تواند برای حل این شکاف‌ها یا دست‌کم یافتن عناصر اولیه آن موثر و مفید واقع شود. این حلقه چیزی نیست جز ضرورت دیالوگ و پیوند بین فعالان چپ و فعالان کارگری.

هم اکنون در کشور ما هم نیروها و فعالان چپ حضور دارند و هم تعداد قابل توجهی از فعالان کارگری مستقر در محیط کار. این دو نیرو هر کدام در حد توان و ظرفیت خود به فعالیت مشغول اند و کارهای با ارزشی انجام می‌دهند.

بیان فعالیت این دو نیرو با توجه به ظرفیت‌های موجود البته هنوز بیان مطلوبی محسوب نمی‌شود؛ و اگر تغییری در آرایش رابطه‌ی این دو نیرو رخ دهد می‌تواند به مراتب از وضع موجود فراتر رود. فعالان چپ به طور معمول و بنا به تعریف از افق‌های بزرگ و قدرت تعمیم برخوردارند و می‌توانند مسایل را از سطح جزئی، خاص و خُرد به مسایل کلی، عام و کلان پیوند دهند، فعالان کارگری نیز به طور عام دستی بر آتش دارند و سویه عملی مسایل را بهتر در می‌یابند و به خوبی قادر اند هر طرح انتزاعی را، زمینی و عملیاتی سازند. این سخن نباید به این معنا فهمیده شود که در بین فعالان کارگری کسی قدرت تعمیم ندارد یا هر فعال چپی خودبه‌خود و غریزی از افق‌های بزرگ برخوردار است. در عالم واقعیت همیشه ما با آمیزه‌ای از این دو در هر دو سوی این طیف روبه‌رو هستیم. آن چه که در این جا مد نظر است بیش از آن که تفکیک دو رده از فعالان باشد، تاکید بر دو نوع کارکرد است. هر چند تمایز این دو سطح از فعالان را به سادگی نمی‌توان انکار کرد.

پیوند فعالان چپ با نیروهای کارگری توان هر دو سطح را افزایش می‌دهد. فعالان چپ می‌توانند در این پیوند، طرح‌های سازمان‌دهی خود را از حالت انتزاعی به حالت مشخص و عملی در آورند و با جذب و هضم مسایل مشخص و تجربه عملی و عینی فعالان کارگری آن را غنی و همه جانبه سازند. وانگهی، آن‌ها می‌توانند با درنگ بر مسایل مشخص و از خاستگاه تجربی به طرح

سازمان‌دهی دست یابند یا با قدرت تعمیم و برخورد خلاق، از دل بررسی تجربه های مشخص پیش‌نهادهای معینی ارائه کنند. آن چه روشن است این فرایند باید دوطرفه باشد. به سخن دیگر هم بر واقعیت تاثیر نهند و هم از آن سیراب شده و ایده بگیرند.

فعالان کارگری نیز در این پیوند، می‌توانند مسایل مشخص و تجربه‌ی عملی خود را از طریق آشنایی با تجربه عملی سایر محیط‌های کارگری ارتقا دهند و آن را غنی سازند و فراتر از آن به طرح‌های بزرگ‌تر از محدوده‌ی فعالیت خود سوخت برسانند یا حتی خود به موتور طراحی و پرورش ایده سازمان‌یابی در مقیاس بزرگ بدل شوند. آن‌ها در این پیوند می‌توانند با سویه‌هایی از واقعیت آشنا شوند که به طور مستقیم از تجربه و عمل بی‌واسطه به دست نمی‌آید.

این پیوند اما می‌تواند از دو طریق ناممکن گردد، یا اگر عملی شود از هدف اصولی و درست خود منحرف شود؛ هر آینه اگر از یک سو فعالان چپ از نقطه قوت خود هم‌چون اهرمی برای سلطه بر فعالان کارگری استفاده کنند و آن‌ها را عناصر و مجریانی بدانند که باید خط مشی آن‌ها را عملی کنند. یا اگر فعالان کارگری در ضدیت با فعالان چپ خود را بی‌نیاز از آگاهی و سیاست‌های کار شده و روشن، بی‌نیاز از نظریه بدانند و تجربه عملی خود را مرکز عالم بیندارند. یا با توجیه وقوع انقلاب علمی- فنی، یا به اتکا به تکنولوژی ارتباطی، از امکان دست‌رسی به آگاهی، به وجود و فعلیت آگاهی در مقیاس بزرگ برسند و نقش

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

"آگاهی مسلط"، "صنعت فرهنگ"، "آگاهی وارونه" و "کاذب" در جامعه سرمایه-داری را یک سر نادیده بگیرند.

این پیوند تنها می‌تواند بر یک منطق گفتگویی، برابر، بده و بستان یا به قول زنده یاد محمد مختاری بر "گفت و شنید" استوار باشد. این منطق در ذات خود با هرگونه بازتولید روابط سلطه تناقض دارد و از طریق سازمان‌دهی نقاط قوت هر یک از طرفین به این پیوند یاری می‌رساند. از این رو، این رابطه با سنت تا کنونی چپ مرزبندی معینی دارد و فرهنگ نوینی را می‌طلبد که نسل جدیدی از فعالان چپ باید در میدان عمل آن را به منصف ظهور برسانند.

پیوند فعالان چپ و کارگری می‌تواند به شکل‌های مختلف و منعطف در محیط-های کار و خارج از آن تحقق یابد. این ابتکار می‌تواند دوسویه باشد. این ابتکار می‌تواند گاهی از طریق فعالان کارگری صورت گیرد، مثلاً در قالب برگزاری سمینار یا سخنرانی با دعوت از فعالان متخصص چپ که در حوزه‌های معینی کار کرده‌اند. این امر می‌تواند زمینه‌آشنایی بیش‌تر فعالان چپ را با کارگران پیشرو فراهم سازد. یا بر عکس، می‌تواند با دعوت از فعالان کارگری برای انجام سخنرانی‌های تخصصی (درباره حفظ محیط زیست در محل کار، مقابله با سوانح کارگری، حقوق کار...) در یک محیط آموزشی خارج از محیط کار و یا در هر مکان مناسب دیگری صورت پذیرد.

لازم نیست این پیوند در همه زمان‌ها و برای همه افراد به یک شکل باشد، گاهی می‌تواند علنی، گاهی نیمه‌علنی و گاهی حتی اصلاً صراحت نداشته باشد. این قلمرویی است که خود فعالان کارگری و چپ باید آن را تنظیم کنند و پیشاپیش نمی‌توان از فرم ثابت و خاصی سخن گفت. آن چه که اهمیت دارد نه مکان و نه شکل این رابطه، بلکه نفس این پیوند دوطرفه است. همین ضرورت عینی است که سازمان ما را بر آن داشت در قطعنامه کارگری خود بر "سازمان‌دهی و گفتگو بین فعالان چپ و فعالان کارگری" تاکید کند.

اقدام عملی در جهت پیوند بین این فعالان، در جنبش کارگری ما امری ناشناخته نیست، ما پیش‌تر با رابطه دانش‌جویان چپ با فعالان کارگری، در شورای هم‌کاری تشکل‌های کارگری آشنا شده بوده‌ایم. همین اواخر یک ابتکار درخشان تحت عنوان "هم‌بستگی با جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری، ریشه‌های بحران و چشم‌انداز آینده" به دعوت کانون مدافعان حقوق کارگر برگزار شد با شرکت تعدادی از اعضای تشکل‌ها و فعالان حوزه‌های کارگری، زنان و دانشجویان در روز جمعه 13 آبان 1390 در کرج؛ که ضرورت و امکان پیوند و برقراری دیالوگ بین فعالان چپ و فعالان جنبش‌های اجتماعی" را نشان می‌دهد و این پیوند را از حوزه ایده به قلمروی واقعیت در آورده است. این گامی است مبارک هرچند مقدماتی، که تا برقراری پیوند جنبش چپ با فعالان کارگری در مقیاس بزرگ می‌بایست راهی دراز پیموده شود.

1- تشکیلات ما در کتاب "ضرورت سازمان‌یابی سراسری کارگران ایران"، به برخی از مولفه‌های مهم این امر اشاره‌هایی داشته است.

جنبش کارگری و ضرورت تجدید آرایش آن

نگاهی به موقعیت جنبش کارگری کشورمان نشان می‌دهد این جنبش کماکان در شرایط تدافعی به سر می‌برد. تدافعی بودن این موقعیت چیز رازآلودی نیست که نتوان آن را مورد شناسایی قرار داد و یا نتوان راه حلی برای برون رفت از این موقعیت ارائه کرد. راه حلی که خود مرهون تعامل فکری و عملی فعالان چپ و کارگری می‌تواند باشد. دفاعی بودن جنبش کارگری از یک سو ریشه در یک رشته از عوامل و مختصات ساختاری دارد؛ و از سوی دیگر از ویژگی‌ها و موقعیت عینی بازی‌گران و کنش‌گران- یعنی جنبش کارگری، دولت و کارفرمایان- سرچشمه می‌گیرد.

از جمله عوامل ساختاری می‌توان به از هم گسیختگی بخش‌های مختلف اقتصاد، ضعف بخش تولید در بین بخش‌های دیگر اقتصاد، اتخاذ سیاست واردات گسترده کالاهای مشابه تولیدات داخلی (تعطیلی غالب واحدهای صنایع نساجی یک نمونه از این روی‌کرد را نشان می‌دهد) از قبیل امکاناتی که درآمد

نفتی آن را فراهم کرده، وزن سنگین واحدهای اقتصادی کوچک در کل ساختار اقتصادی کشور... اشاره کرد. این مختصات از جمله عواملی اند که تحول در آن‌ها دست‌کم در کوتاه مدت ناممکن است و به تغییرات در کل ساختار اقتصاد کشور، نیاز دارد.

سرکوب لجام گسیخته جنبش کارگری از سوی دو نظام سلطنتی و رژیم اسلامی، گسست در انتقال تجربه سازمان‌دهی، خصلت بیمارگونه فرقه‌گرایی در بین فعالان چپ و کارگری... نیز از عواملی هستند که سهم بازی‌گران و کنش‌گران را در تکوین این موقعیت رقم می‌زند.

خطای فاحشی‌ست هر آینه اگر در تکوین این موقعیت یکی از این عوامل را نادیده بگیریم یا به آن کم بها دهیم. بی‌توجهی به عوامل ساختاری این خطر را در بر دارد که گویا با اراده و نقش‌آفرینی کنش‌گران می‌توان تحت هر شرایطی تشکل توده‌ای کارگران را برپا کرد. و عدم توجه به نقش و اهمیت کنش‌گران، این ضعف و کاستی را در بر دارد که گویا تشکل توده‌ای می‌تواند به خودی خود شکل بگیرد. و فعالان و عاملان اجتماعی در این باره نقشی ایفا نمی‌کنند و در بهترین حالت یک میانجی بیش نیستند.

به عنوان نمونه کفایت در این باره به دو شرایط متفاوت نظری بیافکنیم:

نخست در شرایطی که ما در دوران پی‌ریزی شتابان واحدهای اقتصادی قرار داریم که در عین حال با کمبود کارگر ماهر مشخص می‌شود؛ و دوم با

موقعیتی مواجه ایم که واحدهای اقتصادی به کارگران ساده نیاز دارد- در حالی ارتش ذخیره بی‌کاران پرشمار است. روشن است که قدرت چانه زنی کارگران در این دو دوره یکسان نیست و در دومی بنا به دلایل معینی کارگران در شرایط تدافعی‌تری به سر می‌برند. وانگهی، در اولی امکان سازمان‌یابی به مراتب از دومی بیش‌تر است.

پرسش اساسی در این بحث اما این است که نسبت و رابطه‌ی عوامل ساختاری با کنش‌گران کدام است. در شرایطی که عوامل ساختاری نمی‌توانند بلادرنگ تحول یابند، پیشروی جنبش کارگری چگونه می‌تواند محقق شود.

بورلی سیلور نکته‌ی نغزی دارد هنگامی که می‌گوید "در آن جا که قدرت استراتژیک کارگران ناتوان است، کسب پیروزی به قدرت سازمانی آنان بستگی دارد".(1)

اگر در این بحث ما جایگاه کارگران- نحوه‌ی استقرار طبقه در بخش‌ها و شاخه- های اقتصادی- را از کنش طبقاتی‌شان- سطح مطالبات، کاربرد اشکال مبارزه، و سطح سازمان‌یابی- تفکیک کنیم، منطق پیشروی کارگران در دومی نهفته است، تا در اولی. به سخن دیگر، در افق و چشم انداز مشهود، جابه‌جایی در ساختار طبقاتی بسیار دشوار به نظر می‌رسد، در حالی که تجدید آرایش طبقاتی در دل همین شرایط امکان پذیر است.

تردیدی نیست که صرفاً از طریق تجدید آرایش و فعال شدن این عامل نمی-توان موجب تغییرات بزرگ ساختاری شد. بخشی از این تحول به منافع سرمایه، به مختصات نبرد طبقاتی وابسته است. اما تا آن جا که به تحول در درون همین ساختار موجود بر می‌گردد، یک رابطه‌ی ذاتی بین این ساختار و پراکندگی و استیصال جنبش کارگری وجود ندارد؛ و قابل تصور است که در درون همین ساختار اجتماعی، آرایش سیاسی متعددی وجود داشته باشد. به عنوان نمونه، کافیست قدرت چانه زنی کارگران را در مقطع انقلاب به یاد آوریم که چگونه با وجود ثابت بودن شرایط و مختصات ساختاری، آرایش سیاسی کارگران خصلت تهاجمی‌تری داشته است.

هر ساختاری از عناصر و مهم‌تر از آن از رابطه ویژه‌ای در میان این عناصر تشکیل شده است. یک ساختار، یک پدیده ثابت و پایدار نیست بل که با تغییر در روابط عناصر یک ساختار، زمینه‌های تغییر آن فراهم می‌شود و دقیقاً با یارگیری و تغییر در صف‌آرایی است که می‌توان تغییراتی را در ساختار موجود فراهم آورد. هر جامعه از ساختار، عاملان و کنش بین عاملان تشکیل شده است. بین ساختار، عاملان و کنش رابطه معینی وجود دارد. هر کنشی نمی‌تواند موجب تغییر ساختار گردد؛ به عبارت دیگر در این بحث ما رادیکال‌ترین اقدام و کنش بخشی از کارگران نمی‌تواند به تنهایی رابطه بین عاملان و یا ساختار موجود را تغییر دهد. اقدام و کنش بخشی از کنش‌گران زمانی می‌تواند زمینه

تغییرات در ساختار موجود را فراهم آورد که با تغییر در روابط بین عاملان و اجزای ساختار به طور اساسی توأم باشد. عین همین مسائل در رابطه بین عاملان ساختار نیز صادق است. هر تجدید آرایشی در عاملان یک ساختار، به خودی خود موجب بهم خوردن ساختار نمی‌گردد، بلکه تنها تحت شرایط معینی است که تغییر در روابط بین عاملان و اجزا یک ساختار به برهم خوردن تعادل ساختار منجر می‌گردد. نکته‌ای که می‌توان بر روی آن انگشت گذاشت این است که رادیکال‌ترین شیوه مبارزه توسط این یا آن بخش از کارگران در شرایط معینی ممکن است نه تنها به نتایج قابل توجهی نیانجامد بل که حتی بر عکس به فرسوده شدن کارگران و به تضعیف قوای آنها منجر گردد. برای برون رفت از شرایط تدافعی، کارگران لزوماً به رادیکال کردن هر چه بیشتر اشکال مبارزه، اقدام و کنش اجتماعی نیاز ندارند بل که به یارگیری، ائتلاف، هم‌کاری و اتحاد بخش‌های مختلف اردوی خود احتیاج دارند. به علاوه، این اتحاد باید بتواند اردوی رقیب و حریف را پراکنده و منزوی سازد، زیرا در غیر این صورت تحولی در ساختار موجود ایجاد نخواهد شد و جنگ و نبرد کارگران و زحمت‌کشان در مقابل حریفان خود خصلت فرسایشی پیدا خواهد کرد. شرایط فلاکت‌بار جنبش کارگری امری مقدر نیست. هیچ حکم و آیه از قبل تعیین‌شده‌ای وجود ندارد که بر طبق آن کارگران همیشه باید در وضعیت دفاعی قرار گیرند. لحظات مختلف سیاسی نظیر تدافع، تعادل، و تعرض محصول

توازن قوای بین حریفان در حال نبرد است؛ و صد البته این لحظه‌های سیاسی ناپایدار و گذرا هستند و هیچ گاه به امری دائمی و ثابت تبدیل نمی‌شوند. اگر حقیقت این است، که هست، این توازن قوای موجود محصول آرایش معینی از صف‌بندی‌های طبقاتی است. مختصات هر آرایش طبقاتی نشانگر ائتلاف‌ها و یارگیری‌های معینی است. با ایجاد تغییر در ائتلاف‌ها و اتحادها می‌توان آرایش طبقاتی و توازن قوای موجود را دست‌خوش تغییر کرد. روشن است که تغییر در توازن قوا با تغییر توازن قوا دو مقوله متفاوت هستند، و دومی بر بستر اولی متحقق می‌شود. در لحظه کنونی ما از یک‌سو با پراکندگی و عدم تشکل در اردوی کار و زحمت، و انسجام نسبی اردوی حریف و برخورداری آن از پشتوانه قدرت دولتی از سوی دیگر روبه‌رو هستیم. وانگهی، با انتقال سرمایه‌ها از بخش‌های تولیدی به بخش‌های سوداگرانه و تجارت- که به معنای تغییر مکان درگیری و قلمروی نبرد کارگران است- بخش‌هایی از جنبش کارگری از اهرم فشار اقتصادی تا حدود زیادی محروم شده است و قدرت چانه‌زنی بخش قابل توجهی از کارگران که در نقطه تولید متمرکزاند تضعیف شده است. در چنین شرایطی جنبش کارگری باید حوزه درگیری و مکان بازی را عوض کند و از امکانات جدیدی برای تحت فشار قرار دادن حریف سود جوید. نگاهی به مبارزات و اعتصابات کارگری نشان می‌دهد که نتیجه این اقدامات نه تنها موجب عقب‌نشینی حریف نشده، بل که نیروی کارگران را فرسوده و در مواردی

آنان را ناامید کرده است. تهدید به خودسوزی یک نمونه از اقدامات کارگران است که در عین حال که عصیان کارگران را نشان می‌دهد در همان حال استیصال‌شان را نیز منعکس می‌کند.

بورلی سیلور در بررسی تحسین برانگیز خود از شرایط کارگران بافنده، یک نمونه از تجدید آرایش کارگران در شرایط دشوار را نشان می‌دهد که چگونه در یک دوره زمانی طولانی، با وجود کاهش قدرت چانه زنی در محل کار، آن‌ها توانستند از طریق روی‌آوری به تغییر آرایش سیاسی، توان خود را افزایش دهند. او می‌گوید:

"کارگران بافنده که ... در کارگاه‌های کوچک پرشمار و در شرایط اشتغال ناپایدار کار می‌کردند، ناچار بودند تا بر پایه تشکیل سازمان‌های سیاسی شهر یا منطقه‌ی خویش و همچنین اتحادیه‌های صنفی، قدرت رویارویی با کارفرمایان خود را بنا نهند".

او ابداع این روی‌کرد را صرفاً به کارگران بافنده منحصر نمی‌کند، بلکه معتقد است که این ره‌یافت را می‌توان در کارگران بخش خدمات نیز سراغ گرفت. او ادامه می‌دهد:

"در دوران کنونی، کارگران خدماتی با دست‌مزد ارزان، در صناعی به کار اشتغال دارند که دست‌کم، به ظاهر، به طور عمودی از هم پراکنده و جداسازی شده‌اند. و بیش‌تر از گونه‌ای الگوی سازمان‌یابی پایه‌مند بر گروه‌بندی اجتماعی

پیروی می‌کنند تا آن که به الگویی بر پایه‌ی موقعیت کارگران در محل تولید وابسته باشد. "کارزار دست‌مزدی در حد گذران زندگی" و "کارزار دادگری برای سزایداران" در ایالات متحده امریکا در تلاش بودند تا آن چنان سازمان کارگری‌ای در جامعه برپا کنند که در هر شرکت، وابستگی‌اش در خدمت اشتغال پایدار باشد و بس".

او از بررسی این تجربه تاریخی از جنبش کارگری نظیر بافندگان این جمع‌بندی را به دست می‌دهد

کارگران خدمات "همانند با کارگران بافنده به گونه‌ای تاریخی، پیروزی نمی‌توانست تنها در وابستگی به قدرت چانه‌زنی خودمختار تشکلاتی کارگران به دست آید، بلکه بیش‌تر به گونه‌ای گسترده به ائتلاف با گروه‌ها و افراد جامعه وابستگی داشت".

افزایش توان کارگران از طریق یارگیری بخش‌های دیگر طبقه، شرایط نبرد را مساعدتر می‌کند، اما پیروزی در آن را تضمین نمی‌کند. فراتر از آن، اگر بخش‌هایی از طبقه از حیث شیوه و اشکال نبرد نیز به طور رزمنده‌تری دست به مبارزه بزنند، نتایج آن از لحاظ دستیابی به هدف، ضرورتاً دست‌آورد مثبتی در بر نخواهد داشت. توجه به این نکته از این لحاظ حایز اهمیت است که برخی از مدافعان جنبش کارگری در ارزیابی از توازن قوا، بر اشکال مبارزه به طور یک

جنبه تاکید دارند و از ملاحظه‌ی عوامل دیگر نظیر نوع درخواست‌ها، سطح سازمان‌یابی، متن عمومی که پیکار کارگران در آن جاری است امتناع می‌ورزند. ملاحظه‌ی این نکته از این رو شایسته دقت است که در هر مبارزه کارگری می‌بایست تصور روشنی داشته باشیم از کادر و چارچوبی که مبارزه در آن صورت می‌گیرد.

نگاهی به مبارزات بخش‌های مختلف طبقه کارگر در ایران نشان می‌دهد اگرچه کارگران برای دست‌یابی به مطالباتشان از هیچ فداکاری دریغ نمی‌کنند و هزینه فراوانی برای آن می‌پردازند، معهذاً آن‌ها عمدتاً به خواست‌های خود نمی‌رسند. بدتر از آن، تغییری محسوسی در توازن قوا ایجاد نمی‌کنند. پرسش کلیدی این است که چه باید بکنند تا از یک سو مبارزاتشان موثرتر واقع شود و از سوی دیگر بهبودی در اوضاع عمومی جنبش کارگری رخ دهد.

به عنوان نمونه در افق مشهود ما نمی‌توانیم با یک رهنمود طلایی کارگاه‌های کوچک را به فابریک‌های بزرگ تبدیل کنیم و قدرت این بخش از طبقه را به نمایش بگذاریم، اما با تجدید آرایش نیروی‌مان می‌توانیم در همین وضع موجود تغییر ایجاد کنیم. برای دست‌یابی به این هدف ما نیاز داریم نخست تصور روشنی از کمیت کارگاه‌های کوچک در دست داشته باشیم؛ دوم از استقرار آن‌ها در شاخه‌ها و بخش‌های مختلف اقتصادی درک معینی داشته باشیم؛ سوم از توزیع جغرافیایی آن‌ها آگاه باشیم و از امکانات فنی هر رشته‌ی و پیوند آن‌ها با

کارگاه‌های متوسط اطلاع داشته باشیم؛ و بالاخره از نحوه‌ی اتصال آن‌ها با کارگاه‌های بزرگ و کلیدی دریافت مشخصی داشته باشیم.

آگاهی از داده‌های عینی در هیچ کجای دنیا به خودی خود به سازمان‌یابی در مقیاس بزرگ مبدل نشده است. برای دستیابی به این هدف ما به طرح‌ها و استراتژی‌های منطبق با واقعیت‌های عینی نیاز داریم. برای تامین این هدف ضروری است از چند مساله کلیدی تصور روشنی داشته باشیم.

1- توجه به تنوع سازمان‌دهی

نظر به تنوع بخش‌ها و لایه‌های مختلف طبقه کارگر، سازمان‌دهی نمی‌تواند در همه گروه‌بندی‌های کارگری با یک آهنگ پیش برود. به علاوه چنان‌که در بالا مشاهده کردیم در میان لایه‌هایی از طبقه، محل کار از اهمیت تعیین کننده برخوردار است و در بخش‌هایی دیگر محل زندگی، وانگهی، فعالان چپ و کارگری نیز هر یک بنا به جهت‌گیری و استراتژی خود نوع خاصی از تشکل را تبلیغ می‌کنند (شورا، کمیته کارخانه، اتحادیه...). پرسش مرکزی در این محور این است که چگونه می‌توان بدون نادیده گرفتن تنوع طرح‌ها و جهت‌گیری‌ها، هم‌گرایی بین این نیروها را در جهت تقویت سازمان‌یابی طبقه به کار گرفت.

در جنبش ما در پیوند با این محور دو استراتژی وجود دارد که از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. یک استراتژی بر رشد موزون و تکاملی سازمان‌یابی

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

از محل کار تاکید دارد و از این جاست که نهایتاً به تشکل سراسری می‌رسد. استراتژی دیگر بر ابتکار فعالان و پیشروان کارگری در راستای برپایی نهادهایی در مقیاس سراسری تاکید دارد. بعد از گذشت زمان قابل ملاحظه‌ای از طرح این راه‌بردها، اکنون می‌توان در باره درستی هریک از این استراتژی‌ها به داوری نشست. واقعیت این است که هریک از این طرح‌ها تا اندازه‌ای درستی خود را نشان داده‌اند، و تا حدی نیز محدودیت خود را. شکل‌گیری سندیکا شرکت واحد و هفته تپه درستی دیدگاه اول را تایید می‌کند و نقش آفرینی کمیته‌های هماهنگی و پی‌گیری، و اتحادیه آزاد بی‌کاران راه‌برد دوم را.

ما بدون این که این دو طرح را در تقابل با هم قرار دهیم باید تلاش کنیم از نقطه قوت هر یک از این طرح‌ها برای تقویت کل جنبش کارگری بهره بگیریم و ضعف یک‌دیگر را جبران نماییم. جنبش کارگری کشور ما ضعیف‌تر و پراکنده‌تر از آن است که هر تلاشی که برای سازمان‌یابی کارگری صورت می‌گیرد از منظر سخیف فرقه‌گرایی آن را انکار و طرد نماییم.

کاماچو تجربه و درس‌های جنبش کارگری اسپانیا را که در شرایط فاشیستی مشابه ما رخ داده است چنین جمع‌بندی می‌کند "در هر لحظه تاریخی معین، اشکال سازمان‌دهی باید در خدمت اصول قرار گیرد و تابع آن‌ها باشد. این اشکال باید باز، غیرکلیشه‌ای، غیرشماتیک و فاقد قواعد تنگ و محدودکننده باشد. از ضرورت جنبش درخواستی توده‌ای، اجباراً چنین بر می‌آید که اشکال

سازمان‌دهی تمامی طبقه کارگر باید ابتدایی و بی‌نهایت منعطف باشد. ما باید خانه‌ای بسازیم که مردم بتوانند به آن وارد شوند و در آن جا امکانات زیادی برای هم‌زیستی وجود داشته و با حداکثر آزادی و دموکراسی اداره گردد." (2)

2- ضرورت توجه به محیط زیست کارگران

در ایران اگر نگوییم محل زیست کارگران از محل کار کارگران اهمیت کم‌تری ندارد دست‌کم باید بگوییم به اندازه‌ی آن از اهمیت برخوردار است. محل زیست کارگران محل تلاقی آنها با بی‌کاران، زنان بی‌کار و خانه‌دار است و هر آینه اگر این نیروی عظیم در تشکلهای منعطف سازمان‌دهی شود قدرت چانه زنی آنها را به مراتب افزایش می‌دهد. محیط زیست مکانی است که کارگران از روند تولید وارد محیط زندگی می‌گردند. محیطی که تلاقی گاه استراحت، فراغت، تفریح، خانواده و بازتولید نیروی انسانی به شمار می‌رود. کارکرد همین عوامل است که سرنوشت کارگران را با بخش‌های دیگر طبقه پیوند میدهد و زمینه‌ی اتصال آنها را فراهم می‌آورد. یک نمونه درخشان از هم‌سرنوشتی خانواده‌های کارگری، اهالی محل و کارگران هفت تپه را می‌توان در حرکت سندیکای هفت تپه سراغ گرفت. نمونه‌ای که نشان می‌دهد امروزه سازمان‌دهی اتحادیه نمی‌تواند به محل کار منحصر شود و سایر بخش‌های طبقه را در بر نگیرد.

3- تلفیق کار علنی و غیرعلنی

برای آن که سازمان‌یابی سراسری به پیروزی دست یابد، می‌بایست تصور روشنی از رابطه مبارزه‌ی قانونی، علنی و مخفی داشته باشیم. تردیدی نیست که سازمان‌یابی سراسری نمی‌تواند به طور مخفی صورت گیرد، مبارزه توده‌ای بنا به ذات خود یک مبارزه علنی است. مبارزه توده‌ای به صورت مخفی یک تناقض خنده‌آور است. اما سازمان‌یابی سراسری و مبارزه توده‌ای مساوی با مبارزه قانونی نیست و این مبارزه نمی‌تواند خود را در چارچوب تنگ قانون محدود سازد. این حرف به این معنا نباید فهمیده شود که از منقذهای قانونی نباید استفاده کرد. اما آویزان شدن به اهرم‌های قانونی تحت هیچ شرایطی نباید در خود و فی‌نفسه هدف تلقی شود. اولاً به این دلیل که مجاری قانونی به خاطر این تعبیه شده‌اند که حرکات کارگران را مهار کنند و ثانیاً چارچوب قوانین موجود در پاره‌ای شرایط با ظرفیت و توانایی کارگران هم‌خوانی ندارد، و کارگران خواهان فراتر رفتن از آن می‌باشند. بهترین نمونه در این رابطه به رسمیت نشناختن حق اعتصاب توسط قانون کار رژیم، و به کارگیری آن توسط کارگران را می‌توان مثال زد. موثر بودن هر شکل از مبارزه تنها و تنها با توده‌ای شدن آن باید سنجیده شود. گاهی اوقات این مبارزه قانونی است که دامنه حرکت را گسترده می‌سازد و گاهی بر عکس می‌تواند دامنه آن را محدود نماید. در این رابطه هیچ شکل از مبارزه نباید نفی شود و هر شکل از مبارزه تا آنجا که

دامنه مبارزه را گسترده می‌سازد باید به نحو خلاقانه به کار گرفته شود. در این جا لازم است به این نکته توجه داشته باشیم که هر آینه اگر منطق مبارزه توده‌ای را نادیده بگیریم و با حرکات نسجیده و نادرست به طور مصنوعی جنبه مخفی و سری به آن بخشیم، ضربات جبران ناپذیری به حرکات توده‌ای وارد ساخته‌ایم. عکس این رابطه نیز صادق است، گاهی اوقات عدم هشیاری در پیوند با علنی کردن همه سطوح سازمان‌دهی نیز می‌تواند ادامه کاری سازمان‌یابی کارگری را با اختلال جدی مواجه سازد. بنابراین گاه لازم است سطوحی از سازمان‌یابی علنی نباشد، یا به عبارت دیگر همه تخم مرغ‌ها در یک سبد چیده نشود. این امر مخصوصاً با کادرگشی که توسط رژیم اسلامی صورت گرفته بیش از هر زمان دیگر باید مورد ملاحظه قرار گیرد. از این رو، بخش‌هایی از فعالان کارگری باید برای کار قانونی در نظر گرفته شوند، بخش‌هایی دیگر از آن‌ها باید کار علنی را پی‌گیری نمایند و بخش دیگر به عنوان ذخیره برای تداوم فعالیت نباید علنی شوند. به تجربه می‌دانیم که در شرایط تسلط رژیم‌های سرکوب‌گر بدون وجود یک بازوی غیرعلنی، بدون هدایت‌گران مورد اعتماد کارگران حرفی از مبارزه کارگران و تداوم آن نمی‌تواند در میان باشد.

خلاصه کنیم کار علنی و غیر علنی نه بحثی است ناظر بر مطالبات کارگری، و نه اشکال مبارزه، بلکه بحثی است مربوط به سازمان‌دهی توده کارگران که شکل آن تابعی است از مختصات عمومی سیاسی جامعه، که از پیش نمی‌توان در

پیوند با هر شرایطی یک حکم عام صادر کرد. کسانی که از تحلیل دقیق شرایط مشخص ایران طفره می‌روند و یک شکل از فعالیت را آرمانی می‌کنند دقیقاً هم‌چون مانعی بر سر راه سازمان‌یابی توده‌ای کارگران عمل می‌کنند.

4- ضرورت سازماندهی جبهه واحد کارگری

ایده جبهه واحد کارگری تدبیری است علیه فرقه‌گرایی در درون جنبش کارگری. این طرح می‌تواند به سهم خود در خدمت سازمان‌یابی طبقه قرار گیرد و در حل یکی از ضعف‌های بزرگ پیکار طبقاتی در ایران کمک کند. این طرح معادل تشکل توده‌ای طبقه نیست، اما می‌تواند در خدمت آن قرار گیرد.

ایده جبهه واحد کارگری تنها ایده‌ای مطلوب نیست، بلکه علاوه بر آن ایده‌ای است که در محدوده امکانات جنبش کارگری ممکن است و می‌توان با تمهیداتی آن را از عرصه طرح به قلمرو عمل در آورد. امکانات جنبش کارگری کدامند که می‌توانند این طرح را از قوه به فعل در آورند؟ نگاهی به شرایط عینی جنبش کارگری نشان می‌دهد که ما با نهادهایی مواجه‌ایم که می‌توان آن‌ها را تشکل‌های "سازمان‌ده" یا نهادهایی که از حق تشکل دفاع می‌کنند نام گذاری کرد. این نهادها از بهترین ابزار و مصالح برخوردارند و می‌توانند در شکل‌دهی جبهه واحد کارگری نقش ایفا کنند. اتحاد و هم‌کاری این نهادها فقط به نفع کل جنبش کارگری نیست، بل که علاوه بر آن می‌تواند در خدمت تقویت هر یک از این نهادها به طور جداگانه نیز قرار گیرد.

ایده جبهه واحد کارگری ایده‌ای است مطلوب و تدبیری است علیه فرقه‌گرایی در درون جنبش کارگری. این طرح می‌تواند به سهم خود در خدمت سازمانیابی طبقه قرار گیرد و در حل یکی از ضعف‌های بزرگ پیکار طبقاتی در ایران کمک کند. این طرح معادل تشکل توده‌ای طبقه نیست، اما می‌تواند در خدمت آن قرار گیرد.

جبهه واحد کارگری در شرایط کنونی می‌تواند از طریق هم‌گرایی، هم‌کاری و اتحاد عمل سازمان‌گران، فعالان و مدافعان تشکل مستقل کارگری شکل بگیرد. این اتحاد بین کارگران آگاه و کسانی که دل در گرو به میدان آمدن جنبش کارگری دارند می‌تواند حلقه مقدم سازمان‌یابی سراسری کارگران در ایران محسوب شود. این اتحاد بین عاملان مشخص، که در جنبش کارگری ایران دارای سیما و گرایش معینی هستند، می‌تواند در خدمت اهداف متعددی قرار گیرد.

ضرورت توجه به اتحادیه جنبش اجتماعی

اتحادیه کارگری نظیر سایر تشکل‌های جنبش کارگری نه به یک نوع خاص منحصر می‌شود و نه صرفاً در قالب این یا آن شکل یا ساختار تشکیلاتی معین می‌گنجد. برخی از اتحادیه‌های موجود کاملاً در سیستم ادغام شده‌اند، برخی به احزاب سیاسی معینی وابسته‌اند، و برخی نیز از استقلال معینی نسبت به

احزاب سیاسی برخوردارند. کسانی که همه‌ی انواع و شکل‌های اتحادیه‌های کارگری را به یک چوب می‌رانند، در عمل بر ضرورت حیاتی پیکار اقتصادی کارگران و الزام‌های سازمان‌یابی آن چشم فرو می‌بندند. تشریح منطق فعالیت اتحادیه کارگری امری است ضروری و تردیدناپذیر؛ معه‌ذا بدون عطف توجه به بحث‌ها و استراتژی‌هایی که در چند دهه‌ی اخیر پیرامون نوسازی و تجدید آرایش اتحادیه‌های کارگری در بین فعالان و مدافعان جنبش کارگری صورت گرفته است، منطق سازمان‌یابی اتحادیه‌ای خود را از غنای لازم محروم می‌سازد. یکی از این استراتژی‌ها اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی است که این نوشته در مقام دفاع از آن قرار دارد.

بحث اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی، بحثی است که از دهه هفتاد قرن گذشته برای برون رفت از بحران اتحادیه‌ها مطرح شد. در این بحث سه موضوع محوری برجسته بود: الف - چالش با بوروکراسی حاکم بر اتحادیه‌ها؛ ب - تغییر لایه-بندی طبقه و عطف توجه به آن (زنان، کارگران مهاجر، بی‌کاران، کارگران پاره وقت...؛ ج - رابطه با جنبش‌های جدید (نظیر زنان، محیط زیست، صلح، سبک زندگی...). در پاسخ به این مسایل، ایده‌ی اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی بر بستر تجربه‌ی عملی جنبش کارگری در برخی از کشورها تکوین یافت.

مهم‌ترین وجوه مشخصه‌ی اتحادیه‌های جنبش اجتماعی عبارت‌اند از: اول، اتحادیه‌های جنبش اجتماعی ابزار مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌اند و

تمایز منافع کار از سرمایه را بیان می‌کنند. به این اعتبار، آن‌ها در مقابل فرآیند ادغام اتحادیه‌ها در نظام مسلط قرار دارند. دوم، آن چه اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی را از سندیکاها جدا می‌کند، قبل از هر چیز ساختار و ترکیب نیروی آن‌ها است. اگر سندیکاهای متعارف، کارگران را در محل تولید و یا کار سازمان می‌دهند، اتحادیه‌های جنبش اجتماعی از نقطه‌ی تولید و محل کار فراتر می‌روند و محیط زیست کارگران را هم‌چون سکویی برای سازمان‌یابی آن‌ها در بر می‌گیرند. سوم، ساختار اتحادیه‌های جنبش اجتماعی خصلت جنبشی دارد. روابط درون آن بر "اساسنامه نانوشته" استوار است و بافت آن بیش از آن که بر اعضا و پرداخت حق عضویت متکی باشد بر فعالان کارگری استوار است؛ روابط درونی آن از هر نوع مناسبات سلسله‌مراتبی و اقتدارگرایانه به دور است و این روابط را از درون کارخانه و تقویت روابط افقی و مستقیم بین کارگران آغاز می‌کند؛ مناسبات حاکم بر این نوع اتحادیه از مدل‌های سازمان‌دهی هرمی، متمرکز، بوروکراتیک و منجمد فراتر می‌رود، و با تشویق مدل‌های منعطف، دموکراتیک، غیرمتمرکز، افقی و خودیارانه، در روابط شبکه‌ای سامان می‌یابد؛ ساختار تشکیلاتی این نوع اتحادیه، بیش از آن که سازمانی نهادی شده و عمودی باشد، شبکه‌ای است که به طور افقی با هم هماهنگ می‌شود.

مدل اتحادیه جنبش اجتماعی متاسفانه در جنبش چپ و کارگری ایران مورد توجه لازم قرار نگرفته است و اهمیت آن برای برون رفت از بخشی از

ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری

مشکلات جنبش کارگری فهمیده نشده است. تردیدی نیست که این مدل عصای موسی نیست که همه مشکلات جنبش ما را حل کند و یا بدتر از آن در برابر دیگر طرح‌های سازمان‌دهی قرار گیرد اما بی توجهی به این طرح تنها لختی و انجماد فکری را نشان می‌دهد. (3)

برای تجدید آرایش جنبش کارگری می‌توان ملاحظاتی دیگری را به این محورها افزود، معه‌ذا بدون توجه به این محورها هدف تجدید آرایش جنبش کارگری محقق نمی‌شود و شرایط موجود به نوعی دیگر بازتولید می‌شود.

یادداشت‌ها:

- 1- نیروهای کار، جنبش‌های کارگری و گلوبالیزاسیون از 1870، نوشته بورلی سیلور، که به همت عباس منصوران به فارسی برگرانده شده است.
- 2- یادداشت‌های زندان، جنبش سندیکایی اسپانیا و کمیسیون‌های کارگری، کاماچو، مترجم هدایت مهربان، نشر بیدار.
- 3- برخی با طرح ایرادات بنی‌اسرائیلی نظیر این که این مدل برای کشورهای اروپایی کاربرد دارد از این امر بی‌اطلاع اند که زادگاه اصلی این مدل افریقای جنوبی‌ست و از تجربه کوساتو پرداخته شده است. برای آشنایی با این مدل به کتاب "بحران اتحادیه‌ها و راه برون رفت از آن" از انتشارات بیدار مراجعه کنید.